دنیای کودک

طیبه سهیلا

دنیای کودک





گردآورنده :

طیبه سهیلا

۱۳۷۸

شناسنامهٔ کتاب :

* نام کتاب : دنیای کودک

* گرد آورنده : طیبه سهیلا

* ناشر : کتابخانه های سیار اریک

* کمپوزر : محمد نادر هاشمی

* سال چاپ : ۱۳۷۸ / ۱۹۹۹ م

* جای چاپ : پشاور

* عکس پشتی از : شاهپور یوسفزی (افغان اید)

* رسمهای متن از : استاد پاوند

بسم الله الرحمن الرحیم

اریک از دو سال به این سو پروگرام ارسال کتابخانه های سیار را به ولایات مختلف افغانستان رویدست گرفته است . کتابخانه های سیار به شکل صندوقهای فلزی ساخته شده ، در محل خاصی گذاشته میشود ، مردم منطقه می آیند ، کتابها را به طور امانت میبرند ، میخوانند و به مردم گرد ونواح خویش میشنوانند ، بعد از آن دو باره برمیگردانند و به عوض آن کتابهای دیگری رامیبرند و بدینترتیب تمام کتب کتابخانه درمنطقه خوانده میشوند و بعد از آن این کتابخانهٔ سیار به منطقه دگری منتقل می شود .

ما تلاش ورزیده ایم برای این کتابخانه های سیار کتابهایی را گرد آوریم که از سویی زبان آن ساده و روان باشد واز جانبی مطالب مورد نیاز مردم را داشته باشند تا آنها را در زنده گی روزمره ٔ شان مثل : زراعت ، مالداری ، صنایع دستی ، مرغداری وغیره مدد رسانند.

مادر پهلوی کتابخانه های سیار این سروی را نیز انجام میدهیم که مردم به چه نوع آثار ومواد نیاز دارند . ومیکوشیم خواسته ها و مواد مورد نیاز آنانرا تثبیت وتشخیص نماییم متاسفانه دراین باره کتب مطلوب را به دست

آورده نتوانستیم تا در کتابخانه های سیار آنها را به خدمت خواننده گان عزیز پیشکش نماییم.

برای پر کردن این خلا سال پار پیشنهادی به UNOCHA تقدیم شد تا ما را در جهت چاپ و انتشار تعدادی از کتب مورد نیاز و مفید برای خواننده گان مساعدت کنند و برای کار سیستمانیک و بهتر یک هیئت مشترک نماینده گان اداره ء « اریک » و عده یی از محققان ونویسنده گان انتخاب گردیدند تا کار را آغاز نمایند و کتابهای مورد نیاز را یا خود و یاهم توسط مولفان و نویسنده گانی که در موضوع تخصص و مهارت کافی دارند، تهیه کنند و تمام مراحل پلانگذاری ، تهیه ، چاپ وانتشار آن را مشترکاً به پیش ببرند . این هیئت متشکل است از همکار صمیمی افغانها خانم نانسی هچ دوپری ، حبیب الله رفیع ، سرمحقق زلمی هیواد مل ، حسین فخری ، محمد فهیم رحیمیار و محمد رفیع .

ما از تمام خواننده گان عزیز خویش در دهات و شهرهای مختلف کشور که از کتابخانه های سیار ما مستفید میگردند ، متوقعیم که نیازها ، خواسته ها و پرسشهای خویش را به ما بفرستند و از تمام نویسنده گان وعالمان کشور تقاضا میکنیم که دراین راه با ما همگام گردند تا بتوانیم برای مردم خویش کتب بهتر ومفید تری را تقدیم نماییم!

بااحترام

اداره ء کتابخانه های سیار اریک

فهرست این گزینه

وطن عزیز

وطن ای نکو نامت افغانستان
هوایت خوش و منظرت دلستان
روانبخش دلهاست بوم و برت
سر الفت ما و خاک درت
هوایت به هر طبع شد سازگار
که داری به هر گل زمین لاله زار
زبس دارد از گردش دهر یاد
لقب یافت بلخ تو ام البلاد
به عالم بلند است نام هرات
می علم و عرفان به جام هرات

بدخشانت از لعل سرخرو
بود معدن لاجورد اندراو
چه خوش فیض جاریست باهیرمند
که تازه است از او مزرعهء کشتمند
ثمر خیز از بس بود قندهار
خجل ساوه را میکند از انار
گرشک و فراه تو معمور باد
زخاکت پراگنده گی دور باد
اگر سرد سیرت بهاران خوش است
همان گرم سیرت زمستان خوش است
زخدمت گذاری اولادتو
عمارت فزاید به بنیاد تو
فلک در کمین گزندت مباد
تزلزل به کاخ بلندت مباد

بهار

بخوان بخوان بلبلک   برف زمستان گذشت

صندلی برداشته شد   مرگ غریبان گذشت

فصل خنـــک بر آمد   باد بهــــاری وزید

آلو و بادام وســـیب   هـمه شگوفه کشید

بهر تماشــــای گل   هر که به بوستان گذشت

بخوان بخـــوان بلبـلک

برف زمســـتان گذشت

دهقان قلبه گرفت　جانب صحرا روان

گاو و بز و گوسفند　سوی چراگاه روان

سبزه به صحرا دمید　زحمت چوپان گذشت

صندلی برداشته شد　مرگ غریبان گذشت

بخوان بخوان بلبلک

برف زمستان گذشت

« مایل هروی »

آب روان

من آب روان استم　　من راحت جان استم

در باغ روانم من　　در دشت دوانم من

من زنده کنم عالم　　جانبخش جهانم من

من آب روان استم

من راحت جان استم

پایین شـــوم از کوهها　　پیچیده و غلتـــیده

تا پیش شـــــما آیم　　رقصیده و رقصیده

من آب روان استـــــم

من راحت جان اســـتم

گر من نه روم در کشت　　کی ســبز شود گندم

از فیض وجـــود من　　آســوده بود مردم

من آب روان اســـــتم

مـــــن راحت جان استم

« آصف مایل »

دسته و درخت

حکایت کنند که چوب شکنی درختی را قطع میکرد و برای آنکه کارش زود تر تمام شود ، تبر را هر چه محکمتر به تنهء درخت میزد ، درین جریان چوبشکن متوجه شد ؛ هر ضربهء که به تنهء درخت میزنند ، آوازی بلند میشود ، چوب شکن که دقت کرد ، درخت مینالید :

« من از ضربه های تبر گلهٔ یی ندارم ، شکایت

من از دستهء تبر است که از خودم ساخته شده و مرا ضربه میزند . »



نزدیک به این قصهء قدیمی ضرب المثلی وجود دارد که میگویند :

« درخت هر چه میبینید از شاخهء خود میبنید ! »

مورچه و کبوتر

روزی یک مورچه که بسیار تشنه بود نزدیک حوضی رفت تا آب بنوشد از روی تصادف پای مورچه لغزید و در آب افتاد ، مورچه کوشش کرد خودش را از آب بیرون کند ولی نتوانست . نزدیک بود که مورچه غرق شود . درین وقت کبوتری از بالای درختی که روی حوض سایه می انداخت متوجه مورچه شد . کبوتر برگی را از درخت با منقار کند و نزدیک مورچه روی آب

انداخت . مــورچه روی برگ بالا شــد و به این ترتیب از مرگ نجات یافت .



هنوز چند لحظه سـپری نه شـده بود کـه یک شکاری کبوتر را هدف تیر قرار داد و خواست او را بزند . مورچه که مقصد شکاری را فهمید ، به او نزدیک شد و پایش را چنان محکم گزید کـه تیرش به خطا رفت . بدینگونه کبوتر پرواز کرد و از تیر شکاری جان به سلامت برد .

چرا طاووس نی ؟

پرنده ها دورهم جمع شدند تابرای خود پادشاهی انتخاب کنند . طاووس پرهای رنگینش را باز کردو گفت :

– من سلطان شما هستم .

پرنده ها قبول کردند . زاغ که آنجا بود گفت :

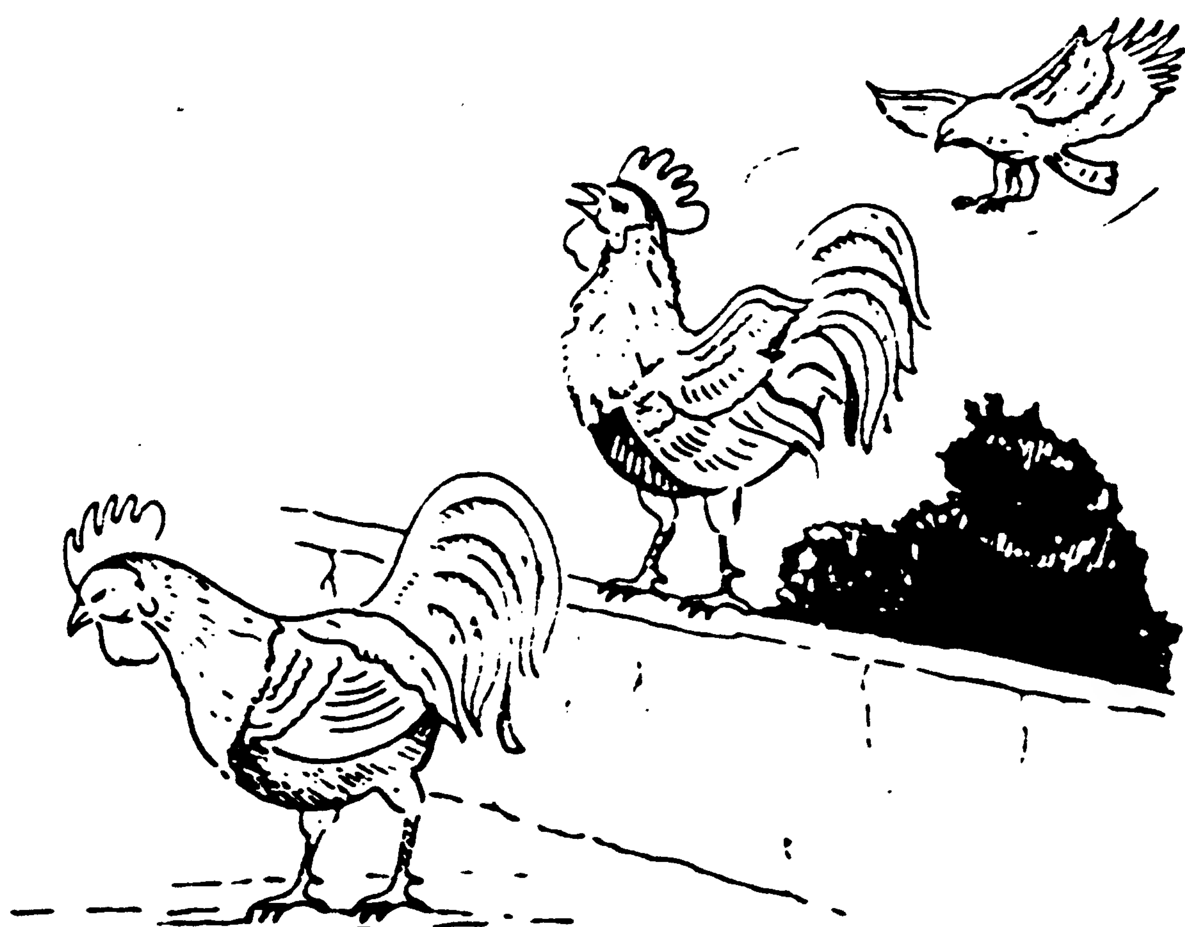
– طاووس به مابگو اگر شاهین به ما حمله کند چطور از ما دفاع میکنی ؟

طاووس ندانست چی جواب بدهد . پرنده ها فهمیدند که او نمیتواند سلطان باشد . برای همین آنها عقاب رابجای طاووس انتخاب کردند .

بانگ بی وقت

گویند که دو خروس جنگی برای بدست آوردن قدرت باهم به جنگ پرداختند . بالاخره یکی از آنها مغلوب گردیده ، از میدان گریخت و به گوشه یی پنهان شد . خروسی که میدان را برده بود از غرور زیاد روی دیواری پرید . بالهای خود

را تکان داد و با آواز بلند شروع کرد به بانگ دادن . درین وقت عقابی که در آن نواحی پرواز میکرد ، آواز خروس را شنید . عقاب با شنیدن آواز خروس به سرعت پایین آمد و خروس را به چنگالهای خود گرفته به هوا برد .

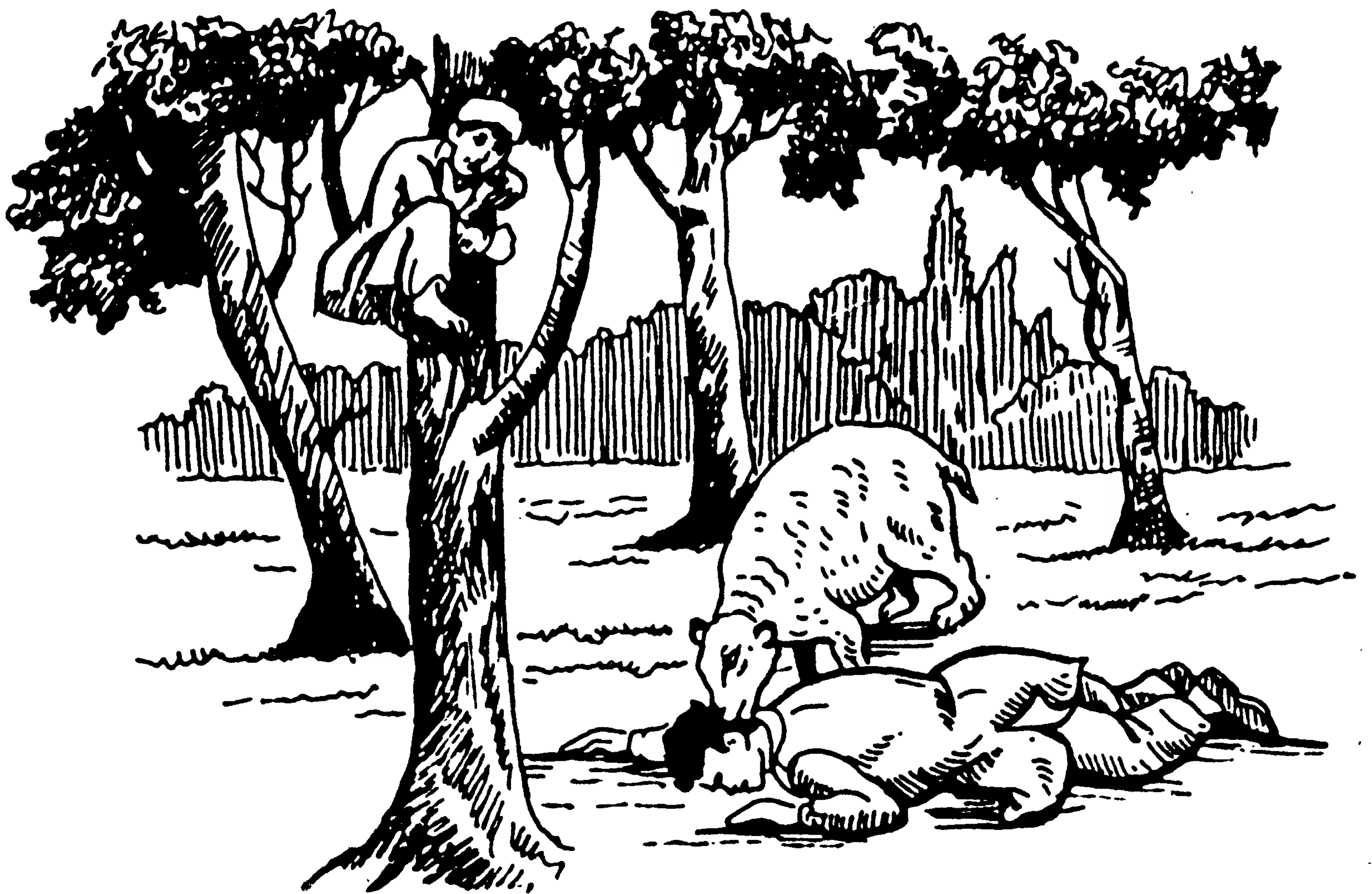


نصحیت خرس

دونفر که ، با هم دوست بودند ، روزی همسفرشدند . هنوز راه زیادی را نه پیموده بودند که خرسی به آنها مقابل شد . یکی از آنها با عجله به درختی بالا شد و خود را در میان شاخه های درخت پنهان کرد . مرد دومی که خود را مورد حملهء خرس یافت ، خود را بیهوش روی زمین انداخت .

وقتی خرس بالای سر او آمد و اورا بوکرد ، تصور کرد که مرده است . از این سبب از او دور شد ، زیرا میگویند که خرس با جسد مرده کاری ندارد .

به مجرد یکه خرس کاملاً از نظر غایب شد ، دوستی که بالای درخت رفته بود ، پایین آمده و باشوخی از رفیق خود پرسید :



– دوست عزیز خرس در گوشت چی گفت ؟

رفیقش جواب داد :

– « خرس گفت ، کسی که دوست خود را در حال خطر تنها میگذارد شایستهء دوستی نیست! »

دوبرادر

میگویند که در گذشته های دور دو برادر بودند . یکی زن و فرزند داشت و دیگری هنوز ازدواج نکرده بود . هردو برادر توته زمینی داشتند که روی آن کار میکردند و روز گار میگذراندند .

تابستان وقتی گندمها پخته شد و خرمنها آماده برداشتن گردید ، شبی برادر بزرگ فکر

کرد که برادر جوانم زن و فرزند ندارد . باید به او کمک کنم تا مقداری از گندمش را ذخیره کرده ، آنرا به فروش برساند و از پول آن زندگی خود را سر وسامان بدهد .

برادر کوچکتر فکر کرد که برادرم زن و فرزند دارد . بار زنده گیش سنگین است و پیر هم شده . خوب نیست اورا در مشقت زنده گی تنها گذارم ، بهتر است برای او مقداری گندم کمک کنم .

پس از آن برادران هریک ، در تاریکی شب جوال گندمی را از خرمن خویش بردوش می افگندند و به خرمن برادر دیگر می بردند . دوسه شب که گذشت با تعجب دیدند که در خرمنها فرقی نیامده . از قضا شب دیگر که باز هم هردو برادر در حال بردن گندم به خرمنهای یکدیگر

بودند ، باهم مقابل شدند . همدیگر را به آغوش گرفتند و شادمانی کردند .

اینک پس از سالهای سال قصه وخاطره ء نیک این دو برادر تا روزگار مازنده است و مردم نیت خیر و روابط نیک برادری آنهارا به همدیگر قصه میکنند .



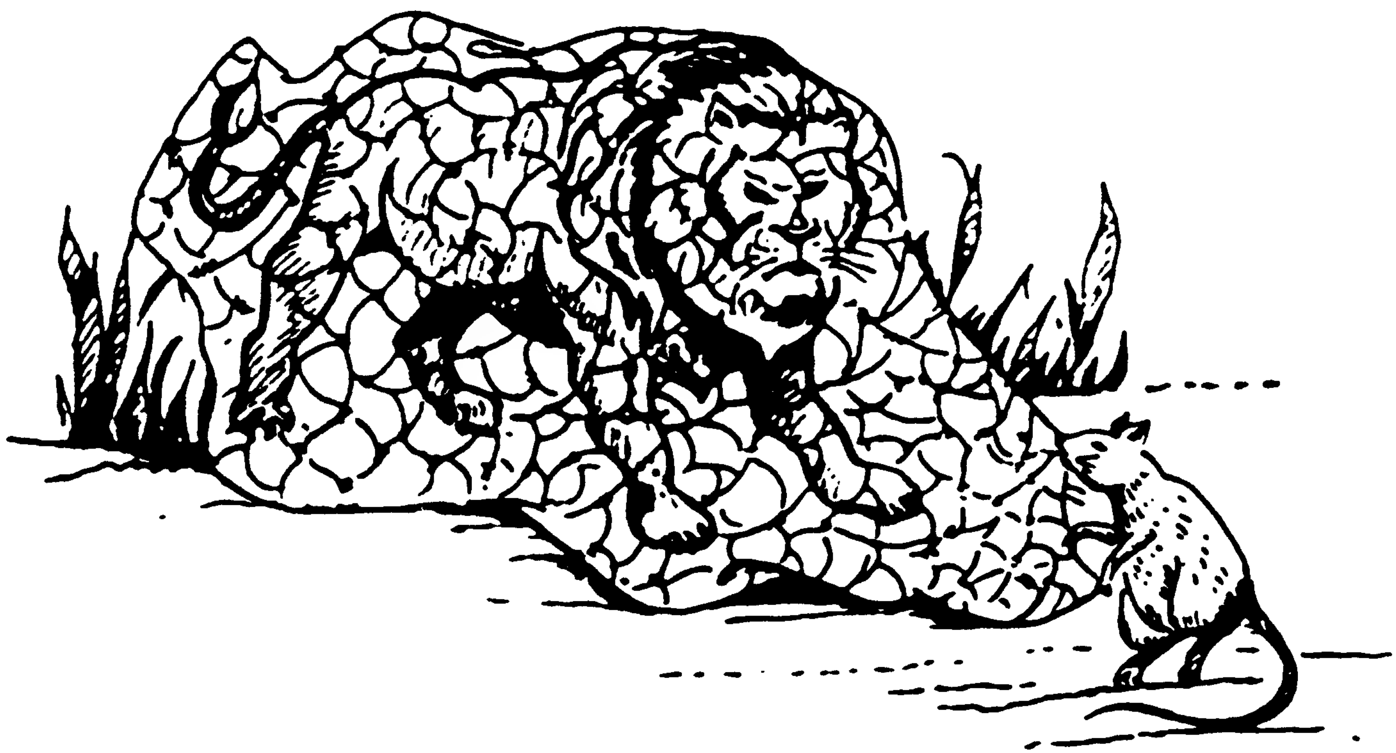
شیر دلیر و موش ناتوان

روزی موشی به چنگ شیر گرسنه افتاد . شیر خواست اورا بخورد . موش گفت :

« ای شیر ! من یک لقمه بیش نیستم . مرا آزاد کن . شاید روزی به کار تو بیایم. »

شیر خندیده گفت : « ترا رها میکنم ولی نمیدانم که از یک موش برای شیر چه معاونتی خواهد رسید ؟ » شیر این را گفته موش را آزاد کرد و به دنبال شکار راهی جنگل شد . از قضا در دام صیادی گیر افتاد و هر قدر کوشش کرد نتوانست بند ها را پاره کند واز دام رهایی یابد .

اتفاقاً همان موش در آن نزدیکی ها بود . موش نزد شیر آمده پرسید : « ای شیر در چه حالی ؟ »



شیر گفت : « حالم را میبینی ! » موش بیدرنگ به جویدن طناب ها شروع کردو بعد از چند لحظه گفت : « اینک آزاد شدی . » شیر به خود تکانی داد و دید که بند ها دیگر وجود ندارند دانست که دوستی موش هم غنیمتی است وگاهی به در دمیخورد .

قوقو قو برگ چنار

قوقو قو برگ چنار   دخترا شیشته قطار
میچینن برگ چنار   میخورن دانه ء انار

قوقوقو

کاشکی کفتر میبودم   ده هوا پر میزدم
آب زمزم میخوردم   ریگ دریا میچیندم

قوقوقو

کاشکی ماهی میشدم - ده او رایی میــشدم

دمـــــو دریای کلان - پایی وجایی میشدم

قوقوقو

کاشکی زاغک میبودم - کله داغک میبودم

میپریدم شاخ به شــاخ - ده یک باغک میبودم

قوقوقو

گنجشکک

از بالا او میایه

بوی پلو میایه

خانه ره جارو کنین

مهمان نو میایه

***

انگورک کشمشی

سرگلبته بشی

گلبته ره او برده

گنجشککه خو برده

***

گنجشکک طلایی

زرد دوسفید وسیاهی

ایسو اوسو میپری

خارو خسه میبری

***

حوضك حوضك

حوضک حوضک

گرد حوضک سوزک

گنجشکک آمد او خورد

پایش لکتو خورد

ای کشت

ای پوستش کد

ای مرچ ونمکشه چشید

ای خوردش

ای آمد که حق مه کو ؟

گفتند ده تاق بالا

پشکک آمد : میو میو میو

شکاری و گرگ

شکاری جان شکاری

تفنگ خالی داری

بگی بگی نشانی

مره زده نتانی

***

گرگک گرگک برارم

تره غرض ندارم

برو توپشت کارت

نمیکنم شکارت

***

برو ببان شکاره

بیجان نکو جانداره

اگه شدم سرت قار

میشی از دستم اوگار

***

حالی ببین روزته

می پرانم پوزته

تکَ تک تک

عوعوعو

سرود غچی

غچی غچی بهار شد　　وخت گل انار شد

غچی غچی جال کو　　ده جای پار سال کو

تخم بتی زود زود　　تخمه زیر بال کو

خس وخاشه جم کو　　جالته ماکم کو

چوچه بکش زود زود　　غچ غچته کم کو

غچی غچی گلکار اس　　مرغک هوشیار اس

غچی غچی چوچه بتی　　ده پشت کندوچه بتی

هر وخت که چوچه دادی　　یکیشه به مه بتی

آغا بگیر قیسی قیسی

آغابگیرقیسی قیسی

پای شتر جغزی ، جغزی

آغا ناک ، ناک ، ناک

بغل تاک ، تاک تاک

آغا سیب ،سیب ،سیب

بغل جیب ، جیب ،جیب

آغا بگیر قیسی ، قیسی

پای شتر جغزی ، جغزی

ای سات زنگالی ، زنگالی

ای سات بنگالی ، بنگالی

الادوم دم شالی ، الادوم دم شالی

سرسر قلا دویدم ، دویدم

سرسر قلا دویدم ، دویدم
یک لنگ جراب خریدم ، خریدم
به پای کدم لخشیدم ، لخشیدم
دختر خالیم دیوانه ، دیوانه
سنگه گرفت به شانه ، به شانه
نان کباب چی رنگس ، چی رنگس ؟
نان کباب نصواری ، نصواری
حاجی بگیر سوته ره ، سوته ره
بزن سگای کوچه ره ، کوچه ره

آبوبه جان ، آبوبه

آبوبه جان ،آبوبه

دسته گلم شرابه

شراب ما خوردنی

پیش حاکم بردنی

حاکم حاکم زن کده

دوله به گردن کده

نصف نانه کم کده

جایه به کوشکن کده

آی اگژ گاگلي

ای اگژ سنبلی

مه زرگرم ، مه زرگرم

رفتم به باغ پسته
دیدم شغال نشسته
یک سنگ زدم به گوشش
طوق طلایش شکسته
حاجی گک گفت مه زرگرم ، مه زرگرم
طوق طلا به گردنم ، به گردنم
شیرو شکر به چادرم ، به چادرم
احوال ببر به مادرم ، به مادرم

آللو ، للو ، للو

آللو للو للو

آللو بچه للو

اللوی خار وزار

مادرت گشته بیمار

ظلم ناکس بر سرش

بابیت رفته چاریکار

آللو للو للو

آللو بچه للو

آللوی ابریشم

بندو بارت مه میشم

برایی سر بازار

خریدارت مه میشم

آللو للو للو

آللو بچه للو

آللو چوچه ء من

بابیت اس سرخرمن

برو کتیش کار کو

گوه ببر ده چمن

آللو للو للو

آللو بچه للو

آللوی نازنین

خو نشو سر زمین

وختی فصل میرسه

کتی ماخوشه بچین

آللو للو للو

آللو للو للو

آللو

آللو للو للو

آللو دختر للو

آللو گل نسرین

چوچه ده خوشیرین

آللو للو للو

آللو دختر للو

آللو گل لاله

بچه خواس ده باله

آللو للو للو

آللو دختر للو

آللو گل بادام

بچه خوشده آرام

آللو للو للو

آللو دختر للو

آللو در دو گوش

انگور باغ میزنه جوش

آللو بِلو للو

آللو دختر للو

آللوی کشمشی

سر گل بته بشی

گل بته ره او برده

دختر جانه خوبرده

آللو للو للو

آللو دختر للو

آغا سیب، سیب، سیب

ای خانه کلکین داره

درو از یش نگین داره

آغا سیب ، سیب ، سیب

بغل جیب ، جیب ، جیب

ای خانه حولی داره

قلفا یش کلی داره

تندور گلی داره

آغا سیب ، سیب ، سیب

بغل جیب ، جیب ، جیب

***

کندو کلان

بابه دهقان

شاه مردان

دوپ دوپ دوپ

***

ما دو تا خوار استیم

شلغم دزد کا ستیم

وختی که بابا آمد

زیر گلبتا استیم

***

معلم ماخوش آمد

ماکودکانیم ،

شیرین زبانیم

پیسه نداریم

مکتب بخوانیم

کاکا کلینر

ماما موتروان

ماره برسان

تا کودکستان

صلی الله محمد

معلم ما خوش آمد

گل آمد ، سنبل آمد

خانم معلم خوش آمد

گل بریز یم زیر پا یش

آب نریزیم زیر پا یش

گلهای دسته ، دسته

خانم معلم نشسته

اوسانه ، سی سانه

اوسانه ، سی سانه

چل مرغک ده یک خانه

آش پختم دانه دانه

چمچه زدم شور شد

چشم مغل کور شد

یک چمچه به بابه دهقان دادم

بابه دهقان مره گندم داد

گندمه به آسیا دادم

آسیا مره آرد داد

آرده به تغار دادم

تغار مره خمیر داد

خمیره به نانوای دادم

نانوای مره نان داد

نانه به استاد دادم

استاد مره کتاب داد

کتابه خواندم

خدا مره مراد داد .

ازقصه هاي احمد در صنف

فرق

معلم : احمد فرق بین ستاره و سیاره در چیست ؟

احمد : معلم صاحب فرق آنها در این است که نقطه های ستاره در بالا و نقطه های سیاره در پایین است .

***

دلیل احمد

معلم : احمد تو چقدر چرک استی ، چقدر وقت میشود که خود را نه شسته یی ؟

احمد : معلم صاحب از وقتیکه شما گفتید امیر کبیر را در حمام کشته اند .

***

احمد : حسن جان جایت خوب است ؟

حسن : بلی .

احمد : چوکی ات آرام است ؟

حسن : بلی خوب است .

احمد : تخته را هم خوب می بینی ؟

حسن : بلی .

احمد : اگر زحمت نمیشود جایت را با من تبدیل کن !

***

سفر احمد

احمد : وقتی بزرگ شدم میخواهم به آفتاب سفر کنم .

فرید: آفتاب بسیار گرم است . به آنجا نرسیده میسوزی .

احمد : فکرش را کرده ام ؛ شب سفر میکنم .

***

ساعت احمد

حمید : احمد ساعت چند است ؟

احمد : پانزده دقیقه گذشته ؟

حمید : از چند ؟

احمد : نمیدانم چون ساعت من تنها یک عقربه دارد .

***

معلم ریاضی : احمد دو جمع دو چند میشود .

احمد : معلم صاحب چهار .

معلم : آفرین این چهار تا چاکلیت را جایزه بگیر .

احمد : کاش میگفتم دو جمع دو بیست !

***

رضایت معلم احمد

پدر : احمد ! ببنیم آیا معلمت از تو راضی است ؟

احمد : بلی پدر ، تا حال چند بار برایم گفته است که اگر همینطور درس بخوانی ، سال دیگر هم ترا پیش خود نگهمیدارم .

***

نظافت احمد

معلم در صنف نظافت شاگردان را میدید . وقتی به احمد رسید دست او را بلند نموده از شاگردان پرسید : آیا دست کثیف دیگری اینگونه وجود دارد ؟ شاگردان همه خاموش ماندند . احمد دست دیگرش را از زیر میز بیرون کشیده گفت : بلی ، اینه معلم صاحب !

***

جمله ء احمد

یکروز معلم به شاگردان گفت : برای فرشته یک جمله بگویید .

احمد گفت : مادرم دیروز بازار رفت .

معلم گفت : من جمله برای فرشته میخواستم.

احمد گفت : معلم صاحب نام مادر من فرشته است

***

احمد و معلم رسم

معلم احمد را پیش روی تخته خواست و گفت:

احمد کدام حیوان را دوست داری ؟

احمد گفت : معلم صاحب فیل را .

معلم گفت : خوب است یکدانه فیل رسم کن.

احمد گفت : معلم صاحب مزاح کردم . من مار را دوست دارم .

***

معلومات احمد

معلم رو به احمد نموده پرسید :

احمد ! آیا در هوا غیر از اکسیجن چیز دیگری وجود دارد ؟

احمد گفت :

بلی معلم صاحب ! در هوا ابر ، زاغ ، طیاره و گنجشک هم وجود دارد .

تقاضای احمد

یکروز وقتی احمد از مکتب آمد ، از پدرش پرسید :

- پدر آیا میتوانی باچشمان پت امضا کنی ؟

پدرش گفت : البته که میتوانم .

احمد گفت : پس پارچه ء مرا با چشمان پت امضا کن !

***

غلطی های احمد

معلم وقتی کارخانگی احمد را میدید ، رو به طرف او نموده گفت :

من فکر نمیکردم که اینقدر غلطی کنی .

احمد در جواب معلمش گفت : معلم صاحب، تمام غلطی ها از خودم نیست .

پدر ، مادرو خواهرم نیز سوالها را حل کرده اند.

***

معلم جغرافیه گفت بچه ها در درس امروز سری به سلسله جبال هندوکش میزنیم.

احمد با عجله از جایش بلند شده گفت : معلم صاحب من نمیتوانم درین درس همرای شما بروم به خاطریکه از مادرم اجازه نگرفته ام .

* آب از سر چشمه گل آلود است .

* سزای قروت آب گرم .

* آب را از سر بند باید گرفت .

* آب از روی کاسه خورده میشود .

* آب تا گلو بچه زیر پا .

* آب در جاغورش گرم نیامد .

* آب در کوزه ما تشنه لبان میگردیم ،
یار در خانه و ما گرد جهان میگردیم.

* مروارید را آب است .

* آبت را نگاه کن که بی آب نه شوی .

* آب هر کس در دست خودش است .

* هر که بابدان در آویزد ، آبروی خود ریزد .

* آب رفته به جوی برنمیگردد .

* قطره قطره دریا میشود .

* با یک گل بهار نمیشود .

* سالی که نکوست از بهارش پیداست.

* آب آبادانی است .

* درخت بی میوه را کس سنگ نمیزند .

* اگر گل نیستی خار هم مباش .

* پشت آب رفته بیل را نگیر .

* دنیا را آب بگیرد مرغابی را تا بند پایش است .

* کم بخور آسوده باش.

* عمر دروغ کوتا هست.

* کار امروز را به فردا مفگن .

* جواب ابلهان خاموشیست .

* دروغگو حافظه ندارد .

* جوینده یا بنده است .

* مورچه را شبنم توفان است .

* صدا از یک دست نمی بر آید .

* هرچه کشت کنی درو میکنی .

* مشک آنست که خود ببوید نه آنکه عطار گوید .

* شنیده کی بود مانند دیده .

* هر سخن انسان از کارش معلوم میگردد .

* دانش روشنی است ، جهل تاریکی .

* درجوانی تحصیل ، در پخته گی کار ، درپیری افتخار .

* ماهی را هر وقت از آب بگیری تازه است .

* تارنج نه بری ،گنج نه بری .

* بزمرده شاخ زری .

* آب که از سر پرید ، چه یک نیزه چه صد نیزه
* امانت را خاک خیانت نمیکند .
* برادر به برادر حسابش برابر.
* باما نشینی ماشوی با دیگ نشینی سیاه شوي.
* بز در غم جان کندن ، قصاب در غم چربو .
* خربوزه ، خربوزه رادیده رنگ میگیرد .
* توبه مه که مه به تو .
* کار را مصالحه میکند ، لاف را بی بی میزند .
* زخم شمشیر علاج میشود زخم زبان نی .
* بزرگی به عقل است نه به سال .
* جوینده یابنده است .
* هر سخن جایی و هر نکته مکانی دارد .
* دل دروگر که به درو نشد ، داس خود را به کلوخ تیز میکند .

*– صبح تا شب راه میره ، وقتیکه میایه یک پیسه جایه میگیره . (عصا)

*– صبح تا شب میگرده ، وقتیکه میایه دهنش باز میمانه . (بوت)

*– میره ، میره هیچ پشت سر خود را سیل نمیکنه . (آب دریا)

*– یک جفت کبوتران ابلق

هستند جداجدا معلق

پرواز به آسمان نمایند

از خانهء خود بیرون نیایند . (چشم)

*– چیست آن که با برگ پناهی دارد

جامهء کوکنی وسبز کلاهی دارد

سینه اش چاک نمایند وسرش ببرند

حیرت اینکه نه جرم ونه گناهی دارد

(بادنجان سیاه)

*- چیست کاندر دهان بیدندان
هر چه افتاد ریزریز کند
چون زنی در دهان او انگشت
درزمان هردو گوش تیز کند

(قیچی)

*- عجایب صورتی درشام دیدم
اگر گویم کسی باور ندارد
درختی بر سر آن کاسه آب
در آن ماهی که دم وسر ندارد (چراغ)

*- چیستان چیست ، که روز میگردد و شب
یک پشتکی خار را به دم خانهء خود میماند ؟

(چشم درخواب)

*- یک توته گل، تمام خانه کاهگل ؟

(چراغ)

* – عف میزند ، جف میزند ، گرد خود یک قدبرف میزند چیست ؟ (آسیا)

* – صندوقچهء فلفلی نه قلف دارد نه کلی ؟

(چارمغز)

* – دم دارد خون ندارد چیست ؟ (مورچه)

* – رفتم در راه یافتم گیاه ، مغزش سفید ، پوستش سیاه چیست ؟ (جلغوزه)

* – آسمان پرستاره دنگک ، دنگک میباره ؟

(ایلک)

* – میخ زرین زیر زمین ؟

(زردک)

* – کاسهء چینی آب دورنگ ؟ (تخم)

* – ته خانه بالاخانه مابینش بلبل میخوانه ؟ (زبان)

* - رنگش به رنگ آسمان در دمش کته ریسمان ؟ (سوزن)

* - یک بست قدکش ، سبز چپنکش .

(بادنجان سیاد)

* - صندوقچه ء سلیمانی ، افتاده در میداني ، اگر بگیرم لاغر میشم و گر نگیرم کافر میشم . (روزه)

انگوله پتنگوله

اطفال دستهای همدیگر را گرفته به شکل دایره می نشینند و همه با هم میخوانند:

انگوله ، پتنگوله

بینی بینی چنگوله

از طرف عربی

(.....) رخشانه .

بدینگونه اطفال به نوبت نام تمام کسانی را که در بازی هستند میگیرند و نام هر کسی که ذکر شد ، آن کس باید از جایش ایستاده شود . مثلاً وقتی میگویند :

« مدینه رخشانه » : مدینه باید از جایش بلند

شود .

بازیکنان خواندن این سرود وذکر نامها را تاوقتی ادامه میدهند که تمام بازیکنان ایستاده شوند . وقتی همه کودکان از جا بلند شدند ، در حالیکه دستهای همدیگر را گرفته اند ،چرخ می زنند و میخوانند :

اکو کو کو - اکش کش کش

مه نخود - تو کشنمش



آبوبه جان

یک بازی دخترانه است که با دو نفر صورت میگیرد . بازیکنان دستهای خود را به شکل حلقه با هم محکم میکنند و درحالیکه چرخ میزنند یکصدا باهم میخوانند:

سرود :

(۱)

آبوبه جان آبوبه

دسته گلم شرابه

شراب مه ، خوردنی

پیش حاکم بردنی

حاکم حاکم زن کده

دوله به گردن کده

نصف نانه کم کده

جایه ده کوشکن کده

(۲)

ویا این سرود را میخوانند :

سرکوه بالا شدم صدای جنگ آمد

تیرو تفنگ آمد

خانهء ملک بچه شد　　دیگ لیتیش چپه شد

خدا روزیــــش کنه　　نان قروتـــیش کنه

اسپک چوبیش کنه

یک ، دو ، ســـــه

دخترها چرخیدن را تا وقتی ادامه میدهند که خسته شوند .



گرگ وبره

در این بازی یک تعداد بچه ها و دخترها دستهای همدیگر را گرفته و به شکل دایره ایستاده میشوند . دو نفر در بین دایره به نام گرگ و بره ایستاده میشوند . گرگ وبره در بین حلقه میدوند . مثل اینکه گرگ میخواهد بره را بگیرد . بره میدود . از بین دایره می برآید و

پشت یکی از باز یکنان پت میشود . گرگ نزد هر کدام باز یکنان رفته ، دامن آنها را میگیرد . ومیگوید : دامن دامن طلا میتم ، نقره میتم ، بره گک مره ندیدی ؟

هر کس جواب میدهد که نی بره را ندیده ام .

گرگ این پرسش را از همه تکرار میکند تا اینکه نزد همان نفری میرسد که بره در پشت او پت شده . گرگ سوالش را تکرار میکند و طرف مقابل میگوید که بره را دیده ام . د رین وقت گرگ میخواهد بره رابگیرد اما بازیکنان برای گرگ اجازهء برآمدن از حلقه را نمیدهند . گرگ پس از تلاش زیاد خود را از دایره بیرون میکند و به دنبال کسیکه بره است میدود . در این وقت اگر گرگ بره را گیر کرد برنده میشود و اگر

برخلاف بره خود را از چنگ گرگ رهانید و داخل دایره شد ، بره برنده میشود .

این بازی ، یکی از قدیمی ترین بازیهای مردم افغانستان است .



چشم پتکان

این بازی را اکثراً دختران انجام میدهند و تعداد آن از ۲ نفر تا ۱۰ نفر میتواند باشد. دختر ها یکجای را برای « جر » تعیین میکنند. بعد همه گرد ایستاده شد با خواندن سرود « ا لم دلم ، اسپار تنگ ، اکاکش دل وزیر ، وزیر تنگ ، پیر ، پاچا ، » یک نفر را به عنوان ماه تعیین میکنند. شخصیکه « ماه » تعیین شده چشمانش را می بندد و سایر باز یکنان هر کدام در جایی پنهان میشوند. وقتی همه از محل پنهان شدن خود مطمین شدند ماه را صدا می کنند. ماه هر طرف میدود و جاهایی را که ممکن است همباز یهایش پنهان شده باشند، جستجو

می کند . در این جر یان یکتعداد از جاهای پت شده خارج میشوند و خود را به « جر » میرسانند. اگر ماه کسی را در محل پت شده یافت و یا در جریان رسیدن به « جر » گیر کرد . شخصی که گیر شده « ماه » میشود . در غیر آن همان شخص اول بازهم چشمانش را می بندد و بار دیگر همبازیهایش جستجو می کنند بازی تا وقتی ادامه می یابد که دختران خودشان به ادامهء آن علاقه داشته باشند .



بابه زنجیر باف

برای بازی دو گروپ انتخاب میشود . هر گروپ یک میر دارد . هردو گروپ دستهای همدیگر را گرفته به شکل نیم دایره ایستاده میشوند . میر ها هر کدام در سر و آخر دایره قرار دارند . بازی اینطور شروع میشود :

میر اول : بابه ، بابه !

میر دوم : جان بابه !

میر اول : زنجیرها ره بافتی

میردوم : بلی

میر اول : ده پشت قلا انداختی ؟

میر دوم : بلي

میر اول : از راه دول بیایم یا سرنی

درین وقت میردوم یا راه دول را انتخاب میکند ویا سرنی را .

اگر گفت از راه دول کودکان با صدای دم دم و اگر گفت از راه سرنی ، باصدای سرو سر به حرکت شروع می کنند و همراه میر اول همه از زیر دست اولین نفری که در پهلوی میر دوم قرار دارد میگذرند .

به این ترتیب دستان اولین بازی کن بسته میشود و رویش طرف دیگر میدان قرار میگردد . بازیکنان باز هم همان سوال و جواب را تکرار میکنند و با صدا های دم دم و سر ، سر دستها را حلقه می کنند تا اینکه دستهای تمام بازیکنان حلقه شده و به اصلاح زنجیر تکمیل شود .

آنوقت بازهم میر اول صدا میزند :

- بابه بابه !

- جان بابه

- یک کش کنم نمی سگله ؟

- نی !

دراین وقت میر ها به اعضای خود میگویند که دستها خود را محکم کنند و کشکان شروع

میشود . در پایان بازی بازنده همان گروپی است
که دست اعضای آن از هم جدا شد و اگر دستها از
جایی بگسلد که دو گروپ از هم جدا شوند
آنوقت بازی مساویانه پایان می یابد .





راجع به وطن خودچی میدانیم؟

اطفال عزیز این نقشه ء افغانستان است . آیا میدانید افغانستان چند ولایت دارد ؟ چهار ولایتی را نام ببرید که در آن حرف « ز » باشد .

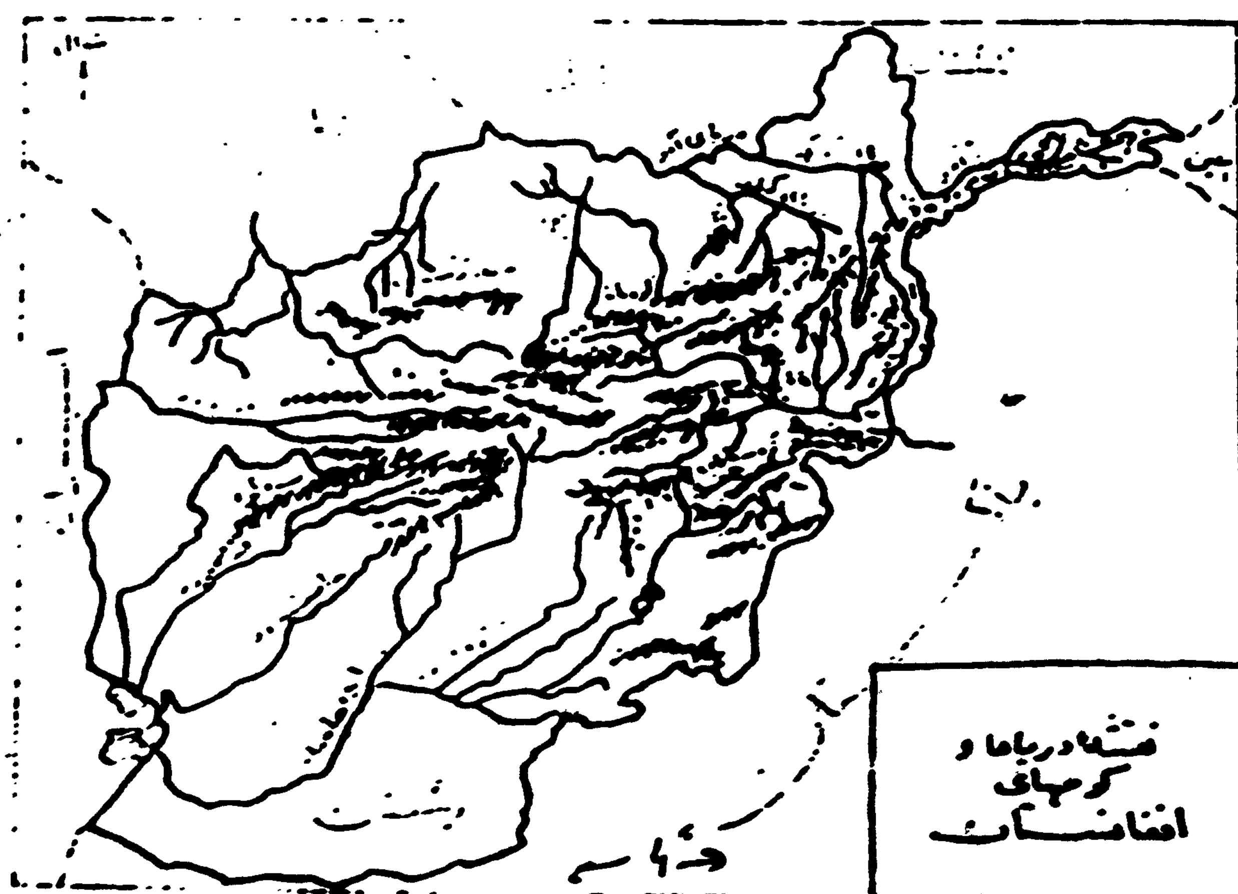


فکر کنید ، پیدا کنید

چهار دریـــای مشـهور افغـانستـان را نام بگیرپد.

چهار کوه مشهور افغانستان زا نام ببرید.

چهـار صنعت مـحلی را در افـغـانسـتـان نام ببرید.



راجع به وطن خودچی میدانیم ؟

یکی از بازیهای مشهور صفحات شمال افغانستان است . درین بازی اسپ نقش مهم دارد . بازیکنان این سپورت را چاپ انداز میگویند . به تصویر نگاه کنید ، نام بازی به یاد تان می آید .



بازیهای محلی افغانی

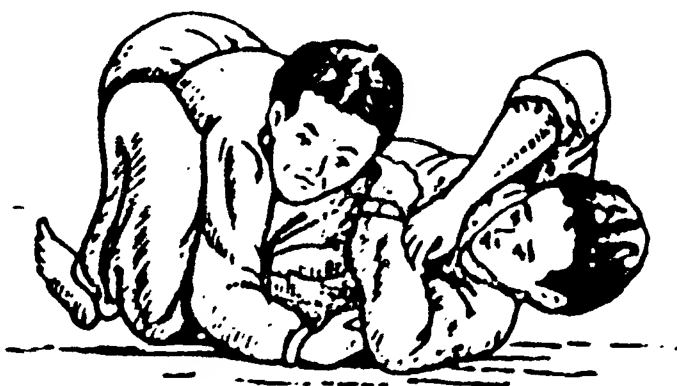
کودکان عزیز ! درزیر نمونه هایی ازبازی های روزانه کودکان افغان رامی بینید . آیا می توانید نام این بازی ها را بنویسید ؟ امیدواریم کودکان مهاجر افغان آنهارا فراموش نکنند!

نام بازیهای کودکان :

لولک دوانی
قلم برد
پهلوانی
دایره زنی
غولک بازی

توپ دنده
جفت است طاق
پنجاق
ریسمان بازی
غورسای

گدی بازی
آبوبه جان
دنده کلک
چشم پته کان
گیره کان
فلخمان






پنج کلمه یی را نام ببرید که با « چ »
شروع شود .

***

پنج کلمه یی را نام ببرید که در وسط آن
حرف « ژ » باشد .

***

پنج کلمه یی را نام ببرید که آخر آن
« پ » باشد .

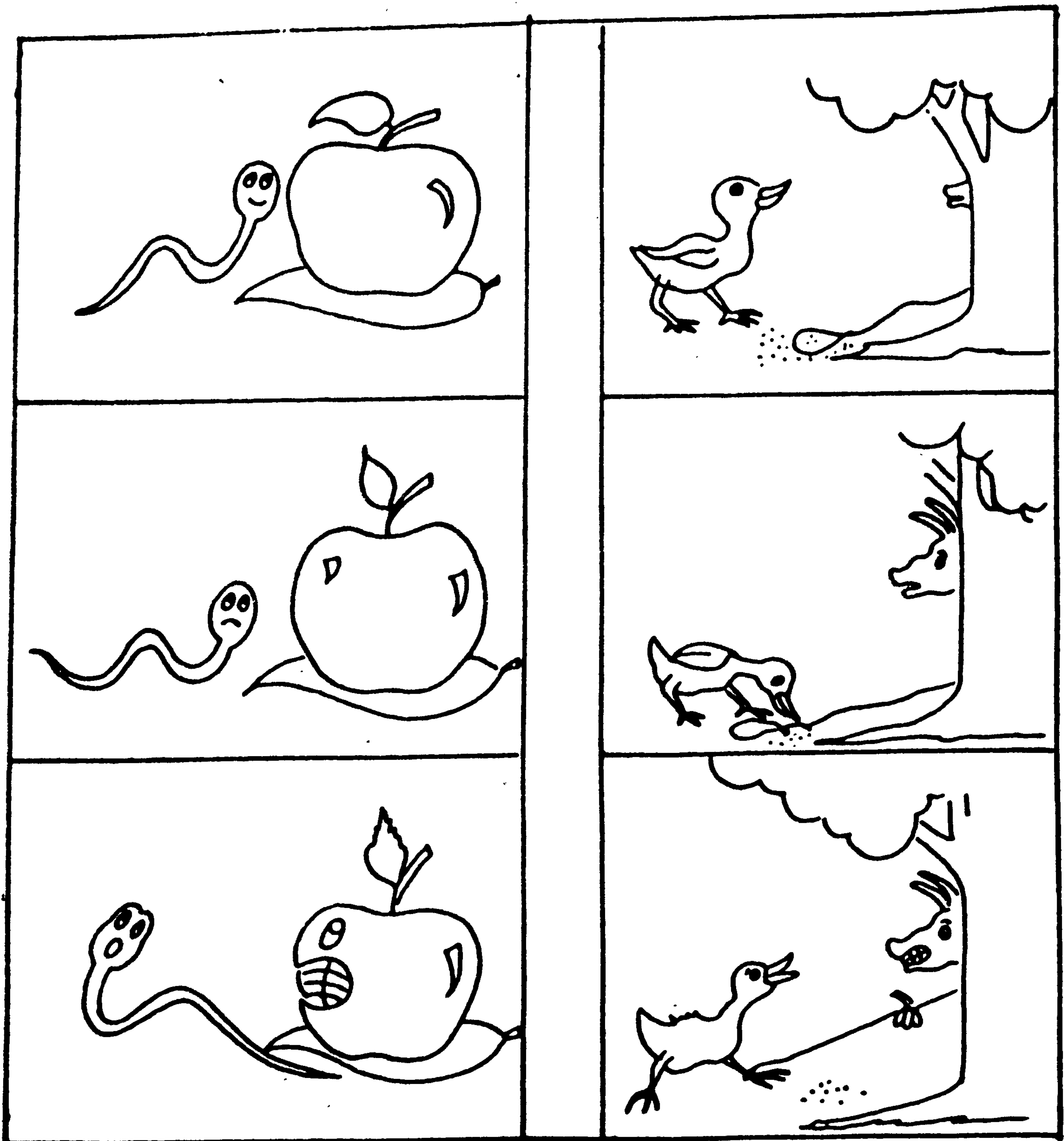
***

پنج کلمه یی را نام ببرید که در آن حرف
« گ » باشد .

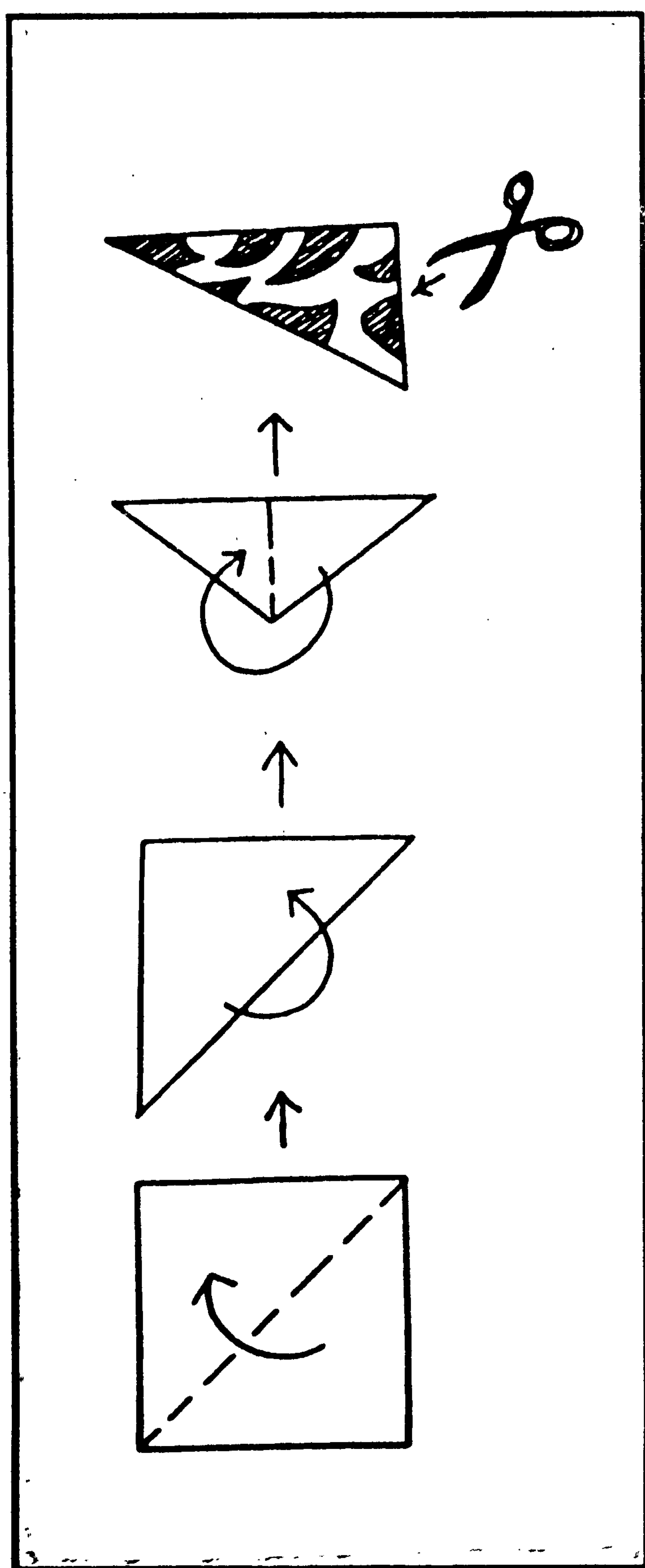
***

فکر کنید ،قصه بسازید

۱ – به این شکل ها از بالا به پایین نگاه کنید و بعد برای هرستون قصه بسازید .



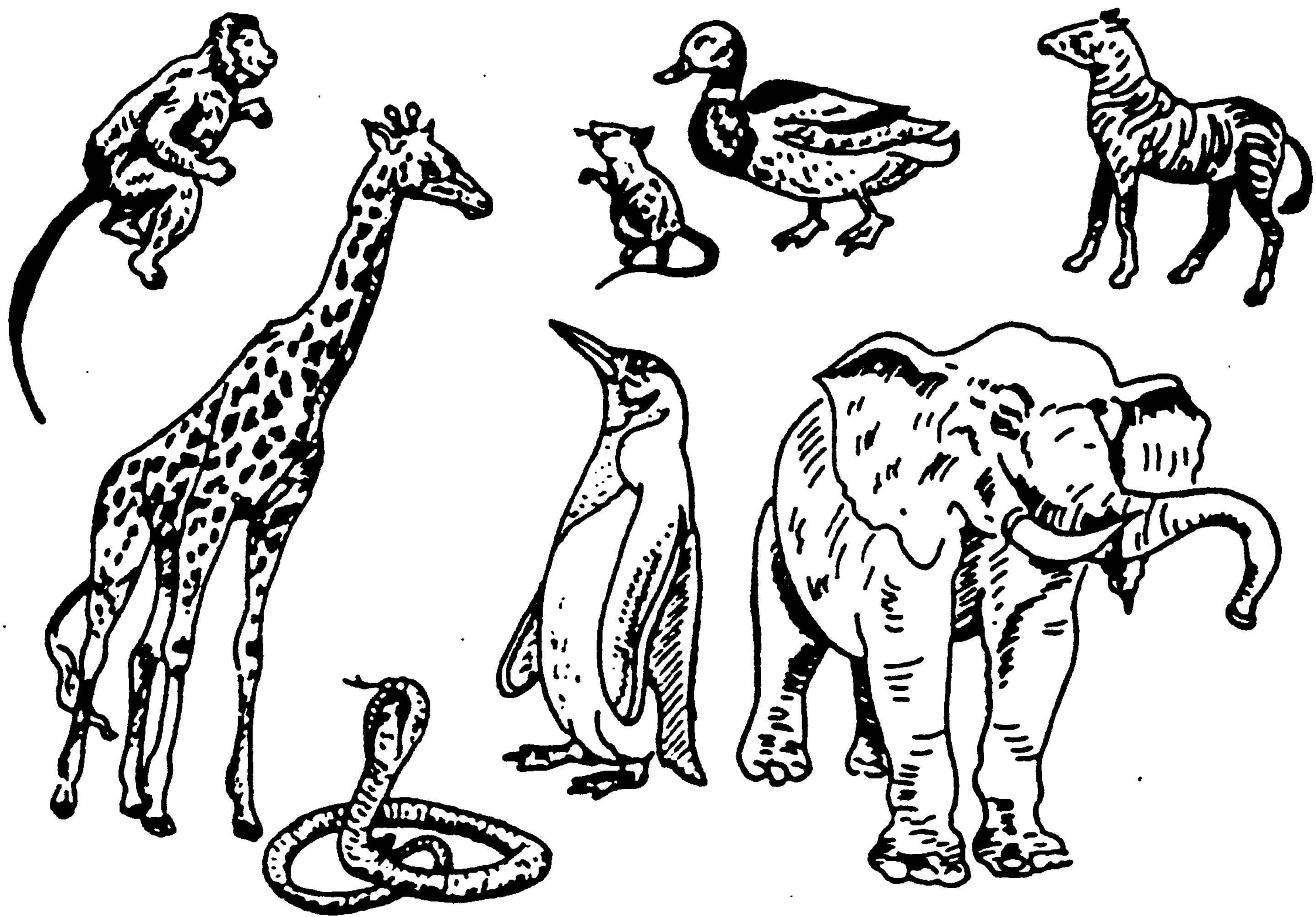
ساختن پاغنده های برف بروی کاغذ های رنگه



کودکان عزیز ! شما با استفاده از کاغذ میتوانید پاغنده های زیبای برف برای خانه تان بسازید . اولاً کاغذ تانرا طوری ببرید که طول وعرض آن مساوی « مربع » باشد . بعداً کاغذ را طوری قات کنید که از آن مثلثی بوجود بیاید . این کار را دو بار تکرار کنید . با استفاده از قیچی کناره های مثلث را به اندازه های مختلف ببرید. مثلث را باز کنید ، از چیز زیبایی که ساخته اید ، تعجب خواهید کرد !

من کیستم ؟

کودکان عزیز : در زیر تصویر حیوانات مختلف را برایتان آماده کرده ایم . تصویر راببینید . معلومات را بخوانید و نام حیوان را پیدا کنید .



* من بسیار کلان و قوی هستم و در افریقا و هندوستان زندگی می کنم . رنگ خاکی دارم و خوراکم برگ وعلف هاست . من بینی بسیار دراز دارم . من کیستم ؟

* من بسیار کوچک هستم اما دمی بسیار دراز دارم . من به خرابکاری وجویدن معروف هستم . تقریباً درتمام ممالک دنیا زندگی می کنم . من پنیر وقروت را خوش دارم . من کیستم ؟

* من بسیار دراز هستم و هیچ پاندارم . من با خزیدن راه می روم و زهر بسیار خطرناک دارم . من کیستم ؟

* من بسیار به سرعت دویده می توانم . گردن من بسیار زیاد دراز میباشد و پاهایم نیز خیلی دراز هستند . برگ درخت وعلف خوراکم میباشد . من کیستم ؟

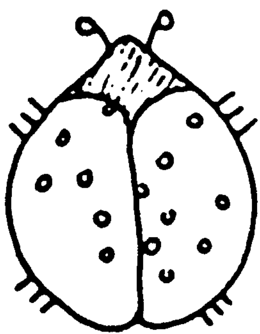
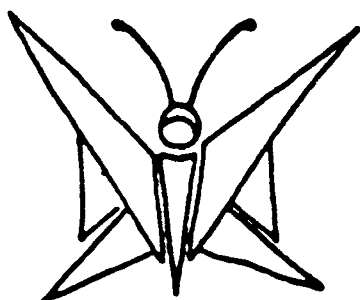
* من هم پرواز می توانم و هم آب بازی ،نزدیک بحر زندگی می کنم . خوراکم ماهی است و رنگ سفید دارم . اگر دنیا را آب بگیرد تا بند پای من می رسد ! من کیستم ؟

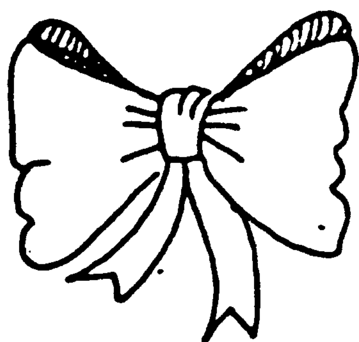
* من پرنده هستم . من می توانم در دریا آب بازی کنم ، می توانم به روی زمین راه روم اما پرواز نمی توانم . من در مناطق بسیار سرد زندگی می کنم و راه رفتن من به راه رفتن انسان شبیه است . من کیستم ؟

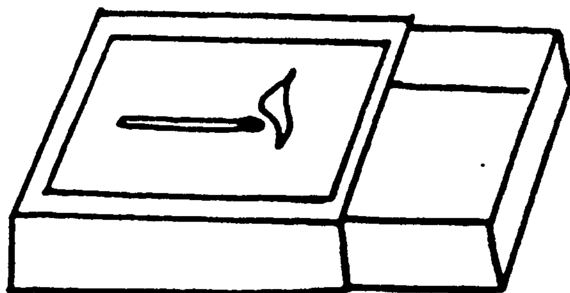
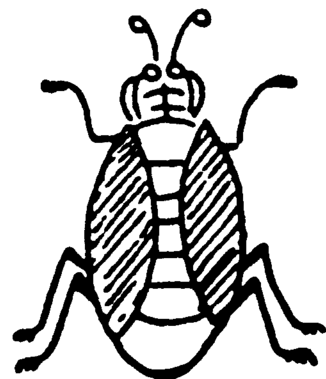
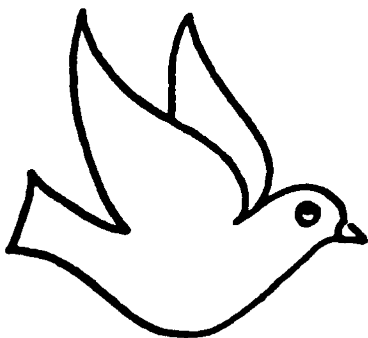
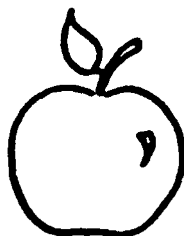
دقت کنید، شماهم میتوانید

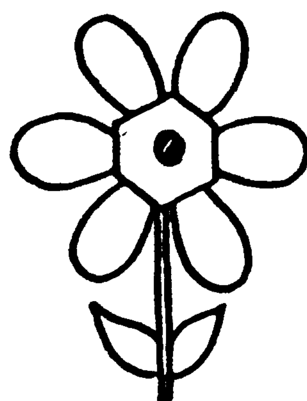
کار کنید

از روی این شکلها یکبار در کتابچهء رسم تان تمرین کنید حتماً میتوانید آنها را نقاشی کنید .

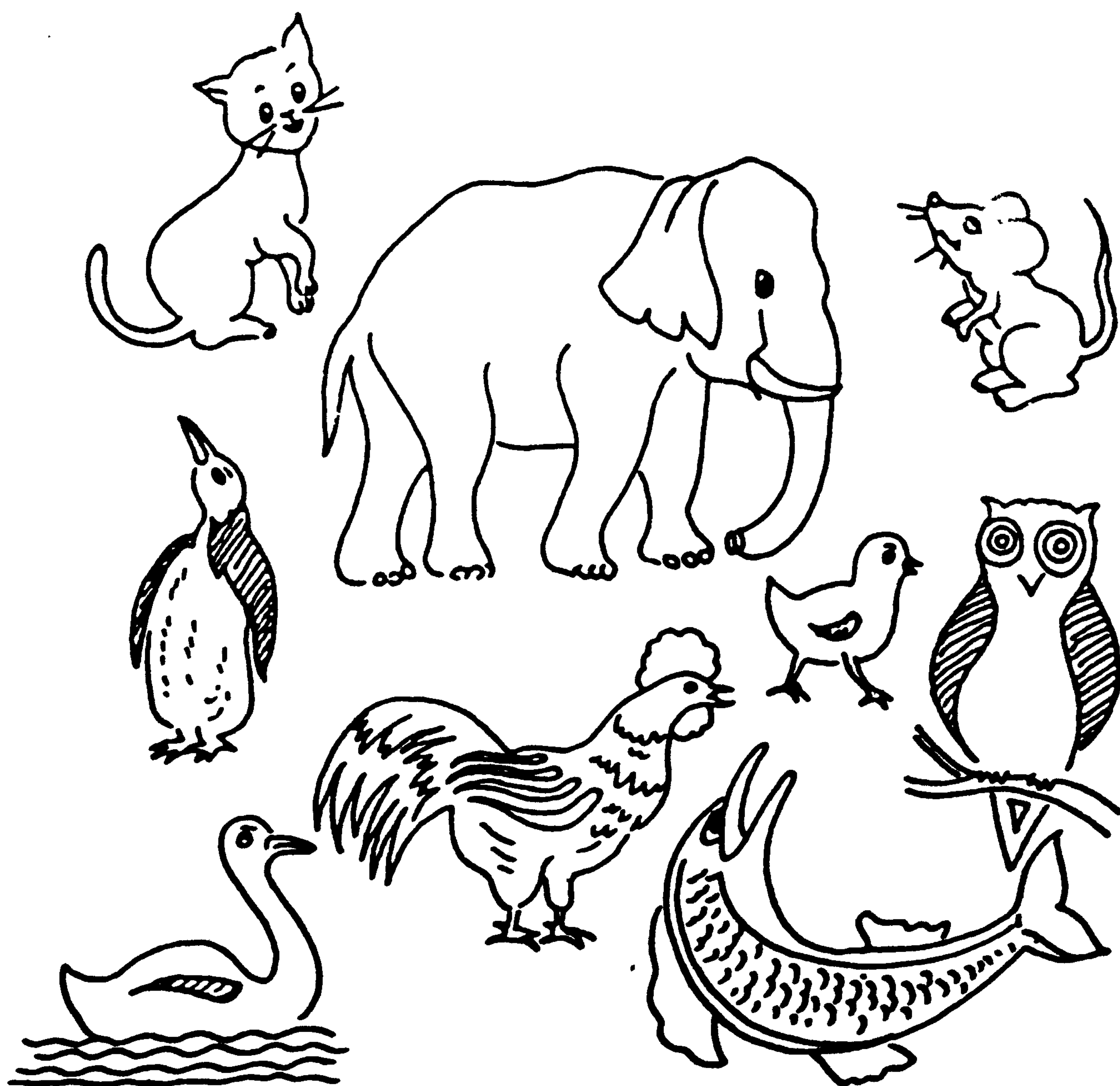




توجه نموده ، فکر کنید

به این تصویر ها نگاه کنید. آیا میدانید که روی بدن هر کدام این جانوران از چه پوشیده شده است . شما میتوانید از بزرگتر ها هم کمک بگیرید .



جستجوی لغات

درجدول ذیل لغات به شکل عمودی ، افقی و مایل قرار دارند و از راست به چپ از چپ به راست ، بالا به پایین و پایین به بالا خوانده میشوند . لغات ذیل در این جدول پنهانند :

	١	٢	٣	٤	٥	٦	٧	٨	٩
١	خ	و	ی	د	ا	ر	ه	ز	م
٢	ا	ز	گ	ق	م	ل	ح	و	ر
٣	ح	ب	ن	ا	ی	ر	ش	پ	ک
٤	س	ل	م	د	ن	ا	س	ن	ا
٥	ه	ی	ص	ث	ه	س	ک	ر	ک
٦	د	ذ	س	د	ش	ت	ج	ا	ژ
٧	ن	ر	ک	ن	ا	و	ب	د	چ
٨	ر	ا	خ	ب	م	ل	ی	ح	ب
٩	پ	و	ل	ت	ر	ی	ز	ا	م

پاک کتاب
رادیو کابل
پول محبت
انسان روح
امید صلح
کوه درخت
موش پرنده
خزنده

جستجوی نام کشورها

کودکان عزیز: در جدول زیر دوازده کشور آسیایی از بالا به پایین و از راست به چپ آمده است شما میتوانید آنها را پیدا کنید .

ه	ف	چ	ژ	ص	ط	س	ع	ا	ث	ض	و
ن	ق	و	س	ث	پ	ت	و	ق	ذ	د	م
د	ج	ح	چ	و	خ	ا	ی	ر	ا	ن	ح
و	ا	ظ	ژ	ی	ا	ج	ک	ن	ی	م	ر
س	ز	ب	پ	ت	ن	ی	خ	س	ی	ه	ن
ت	ب	ذ	ن	ل	ک	ک	م	ز	ت	ر	م
ا	ک	ض	ع	گ	ص	س	ش	ن	ی	ا	و
ن	س	س	ر	ل	ل	ت	ط	ن	ن	ز	ن
خ	ت	ن	ا	ف	غ	ا	ن	س	ت	ا	ن
و	ا	ب	ت	س	ت	ن	د	ا	ن	ت	ر
ی	ن		پ	ا	ل	ف	ق	ش	غ	ظ	پ

نیپال　　سوریه　　ایران　　هندوستان

ازبکستان　　افغانستان　　بنگله دیش　　عراق

تاجیکستان　　پاکستان　　یمن　　چین

به این کودك کمك کنید

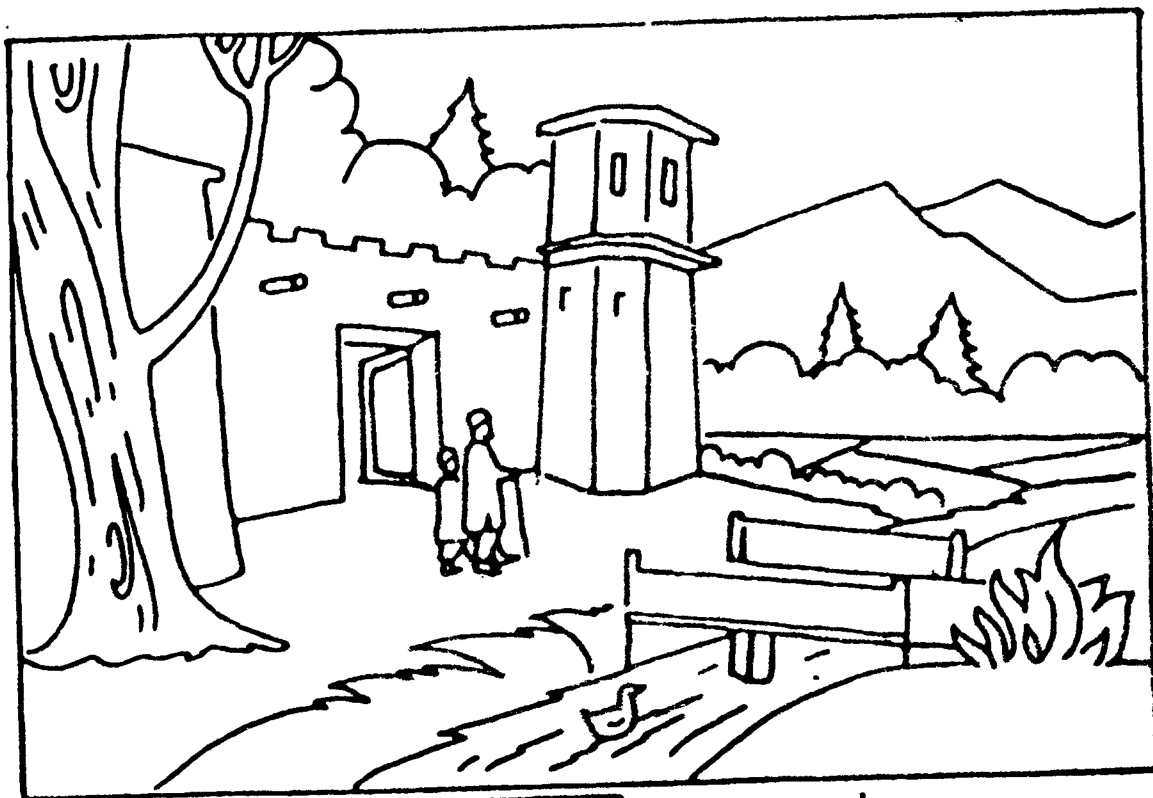
اطفال عزیز این کودک میخواهد به مکتب برود ومیخواهد از بین این اشیا وسایل مکتب خود را بردارد . شما میتوانید بگویید که کدام وسایل در این تصویر مربوط مکتب است ؟

اما یاد تان باشد که در کتاب نشانی نکنید .



اختلافها را پیدا کنید

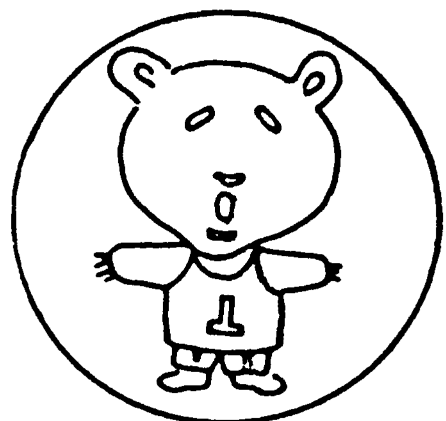
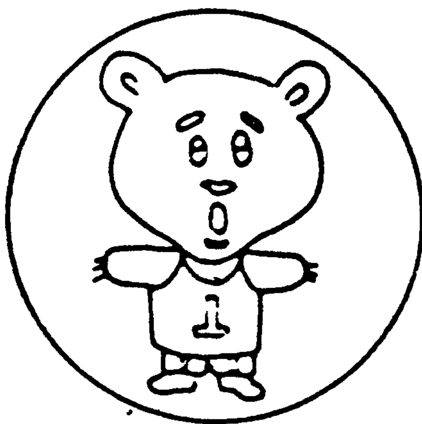
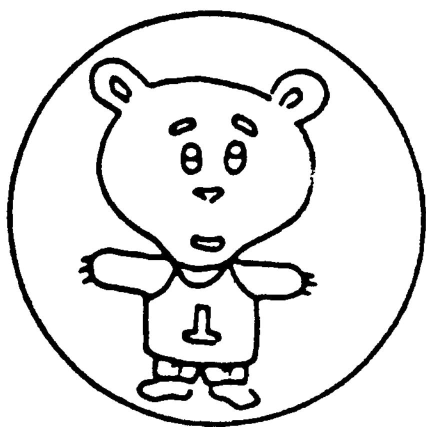
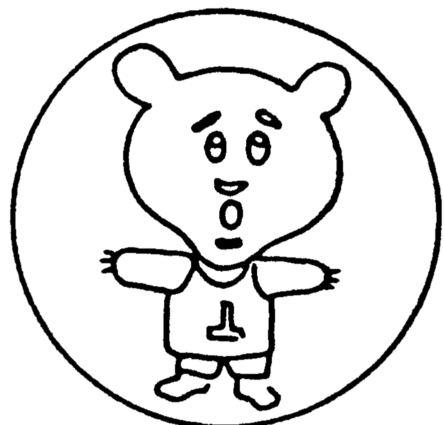
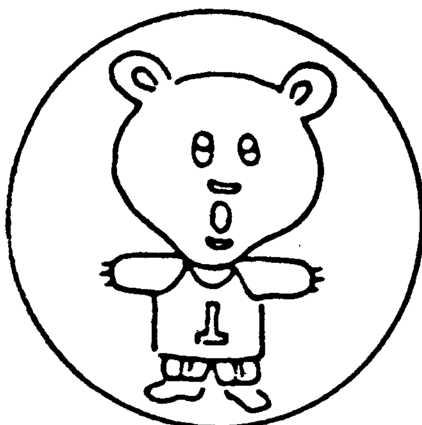
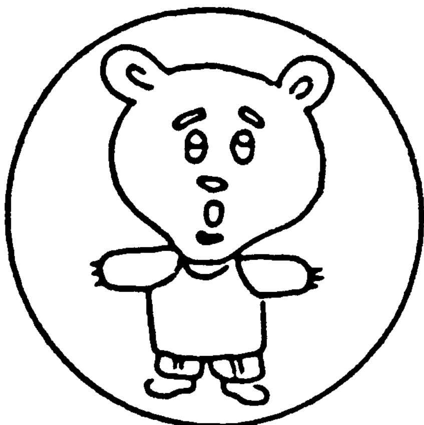
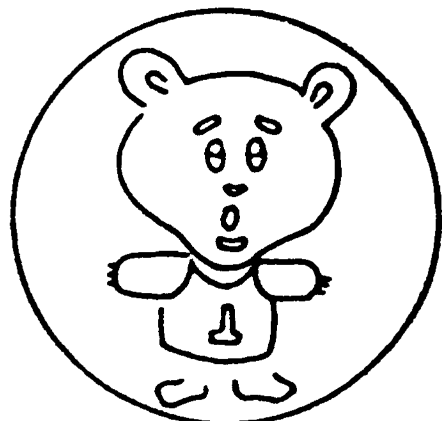
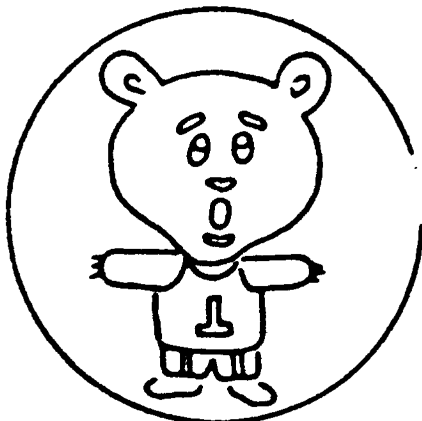
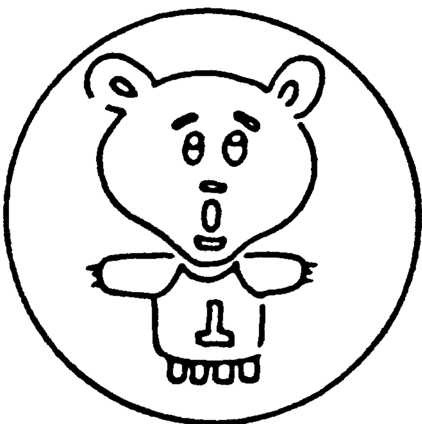
به این دو تصویر توجه کنید. آیا میتوانید در بین آن « ۵ » اختلاف پیدا کنید ؟





شکلهای همرنگ کدامها اند؟

اطفال عزیز در بین این تصویر ها دوشکل مثل همدیگر هستند . آنها را پیدا کنید .

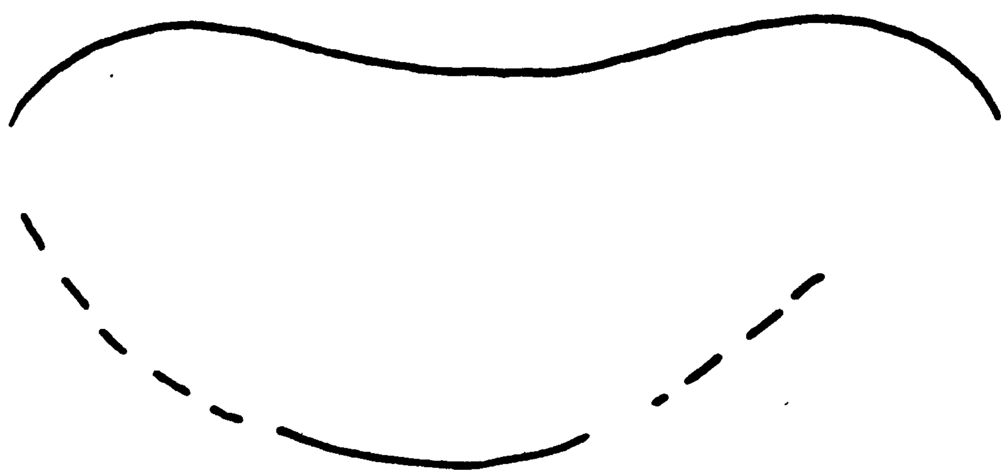










کدام چیزها خطرناك اند؟

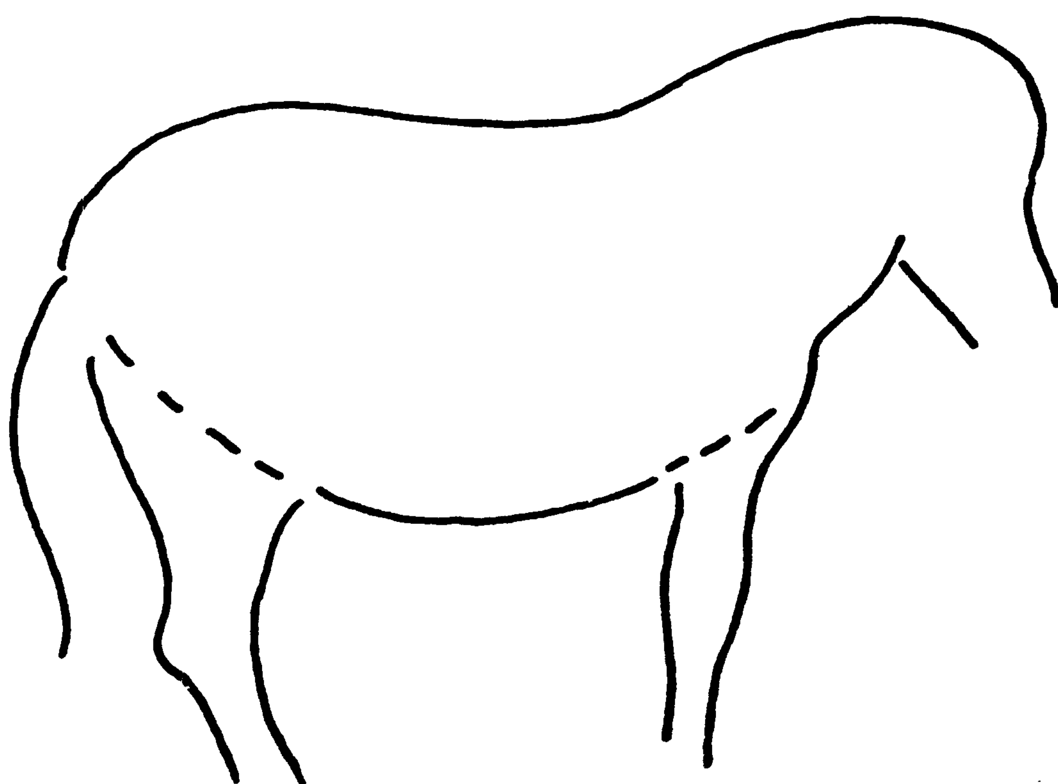
کودکان عزیز! وسایلی را که برای بازی این کودک و سایر کودکان خطرناک هستند پیداکنید.



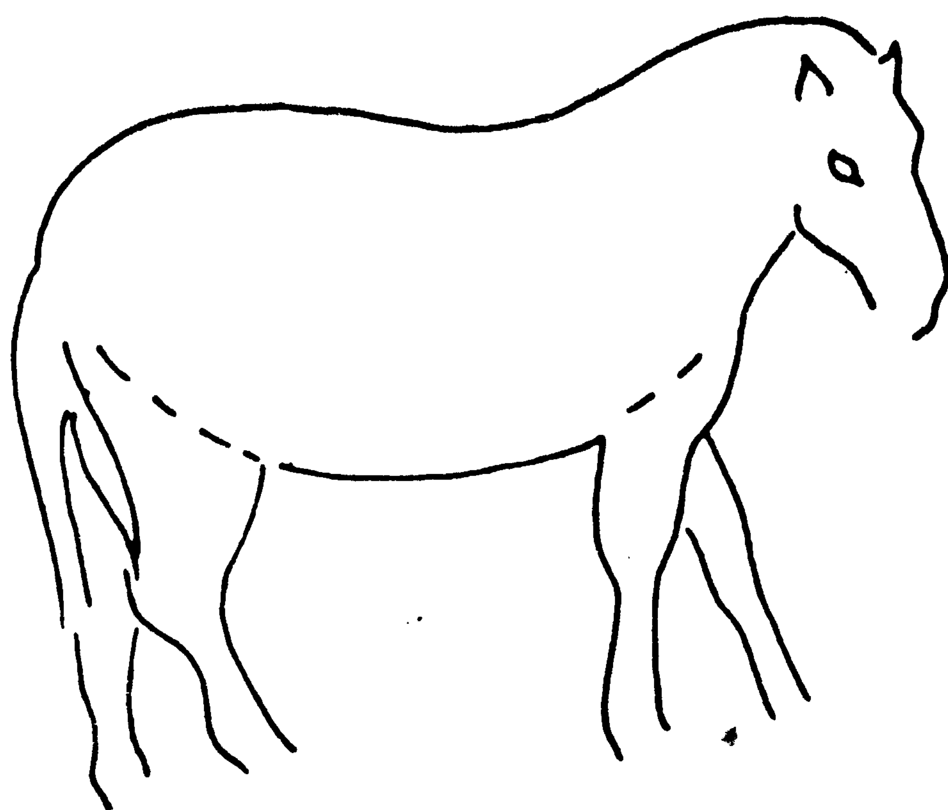
اسپ



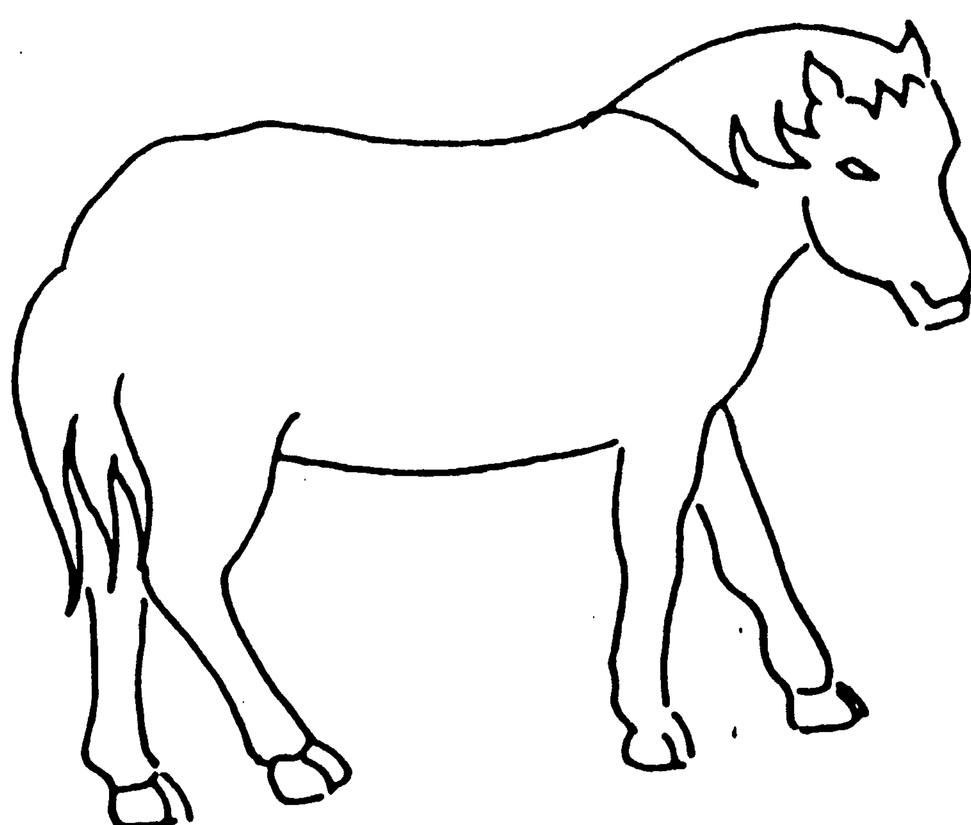
۱



۲

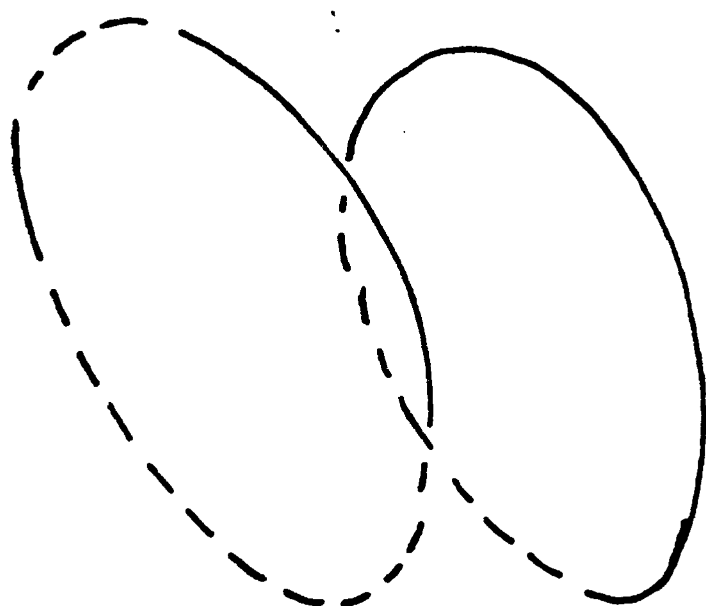


٣

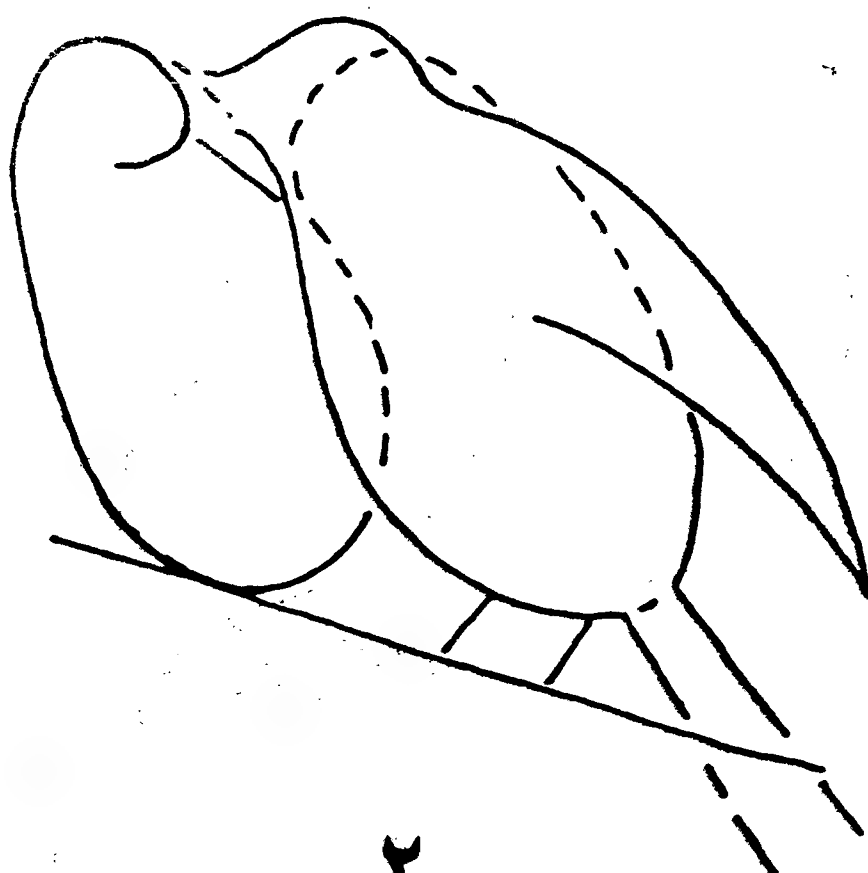


٤

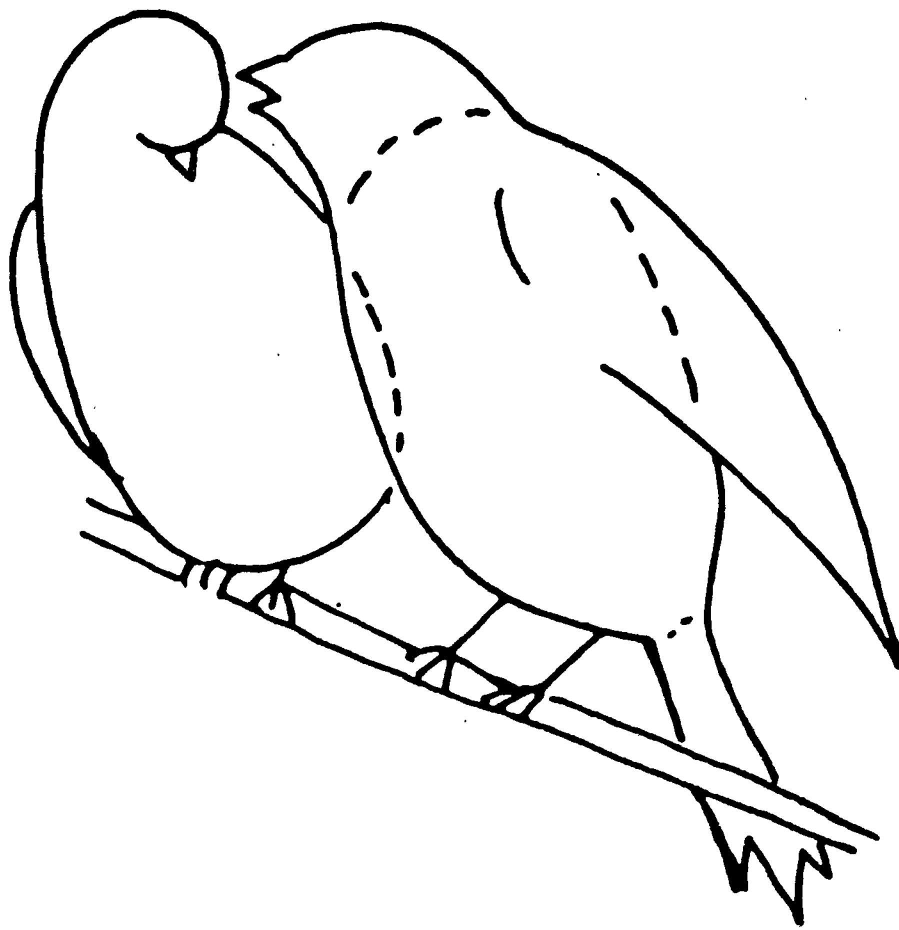
گنجشکها



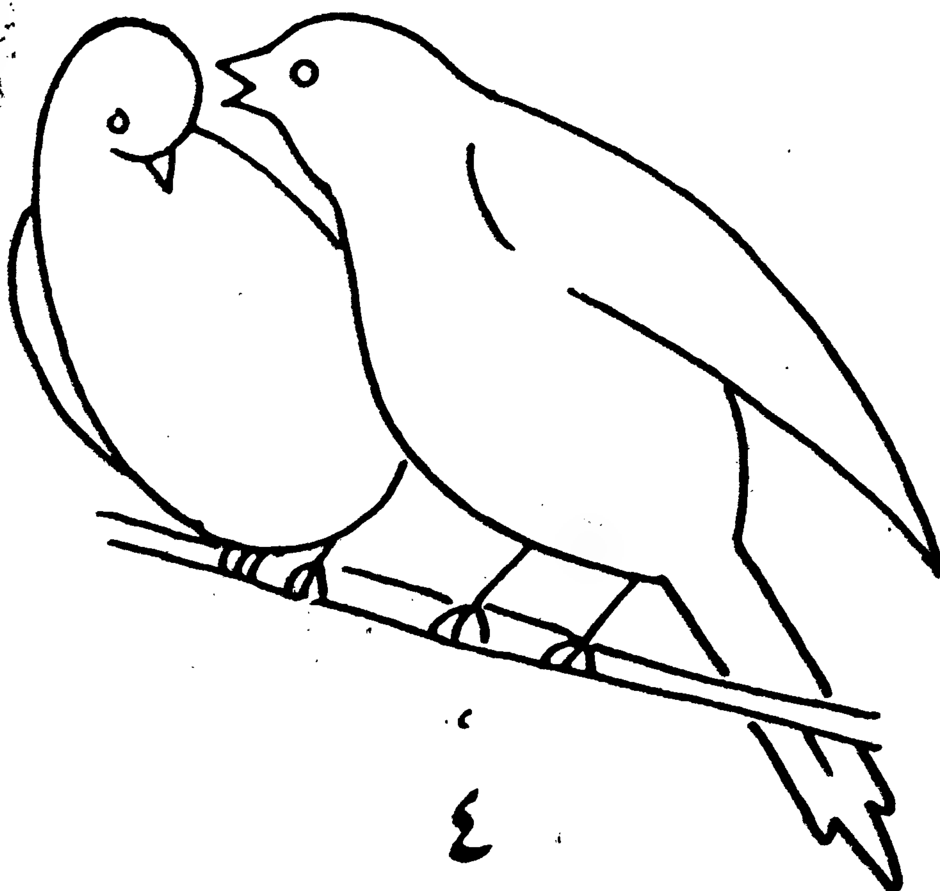
۱



۲

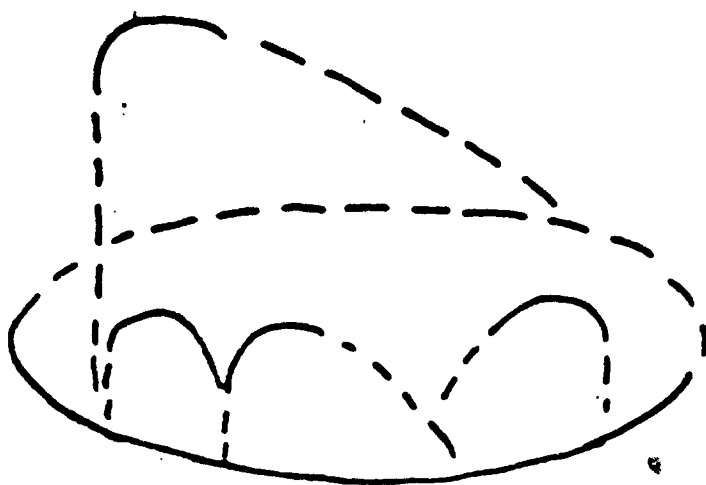


٣

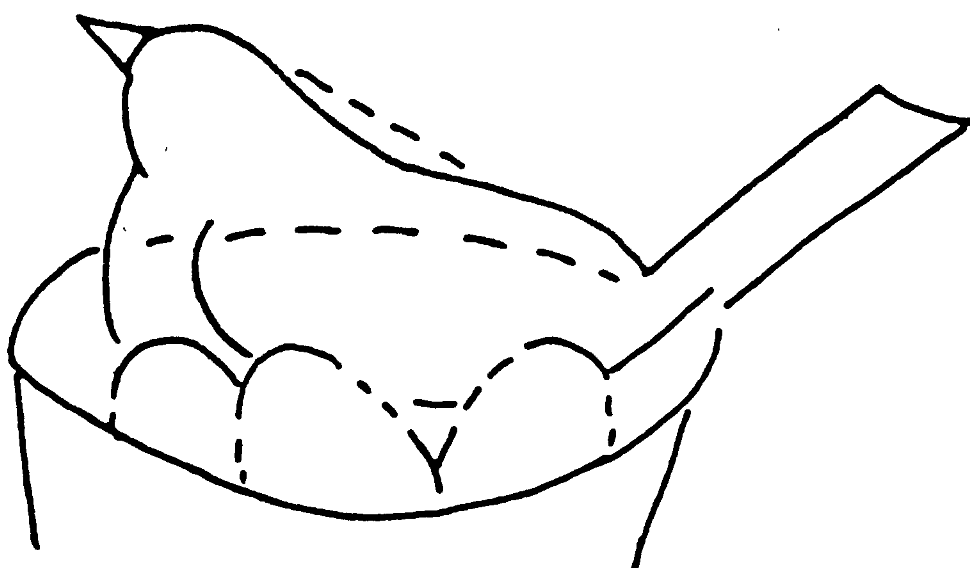


٤

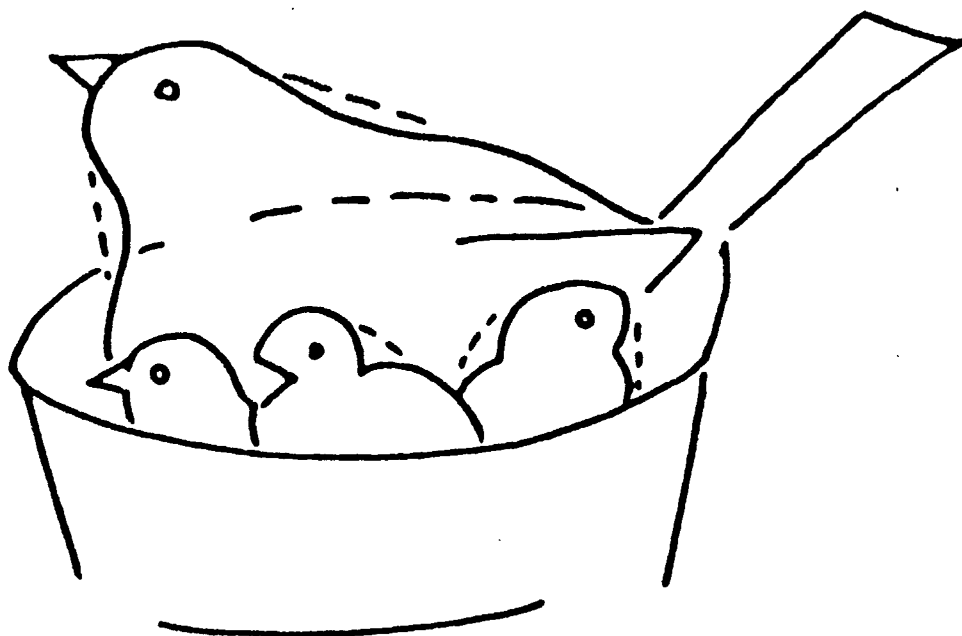
گنجشک در آشیانه



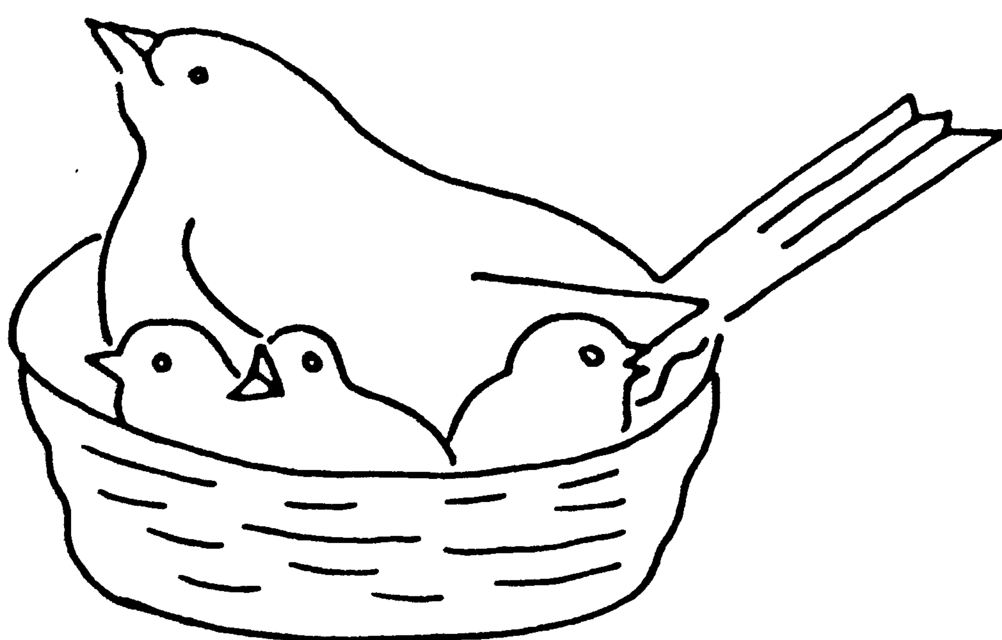
۱



۲

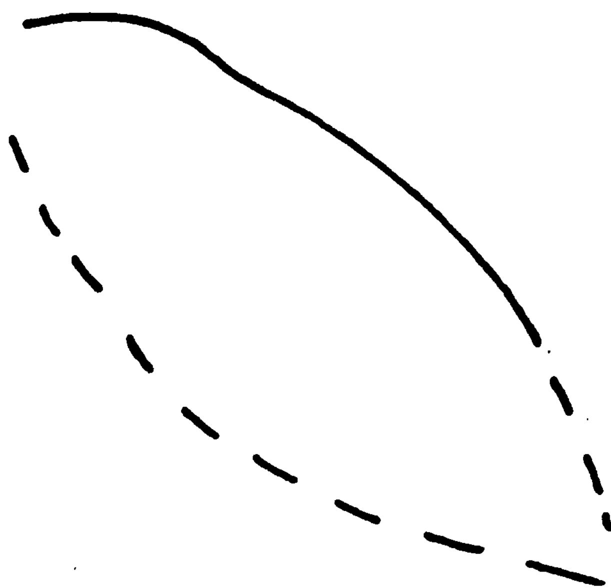


٣

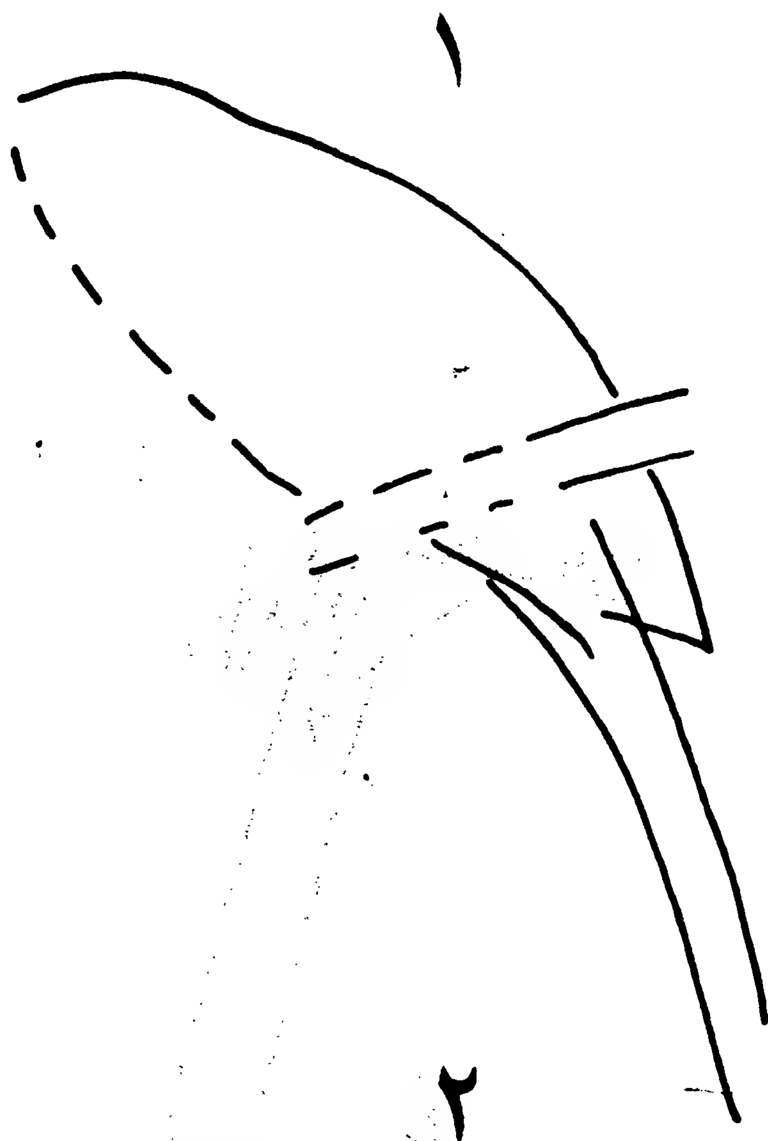


٤

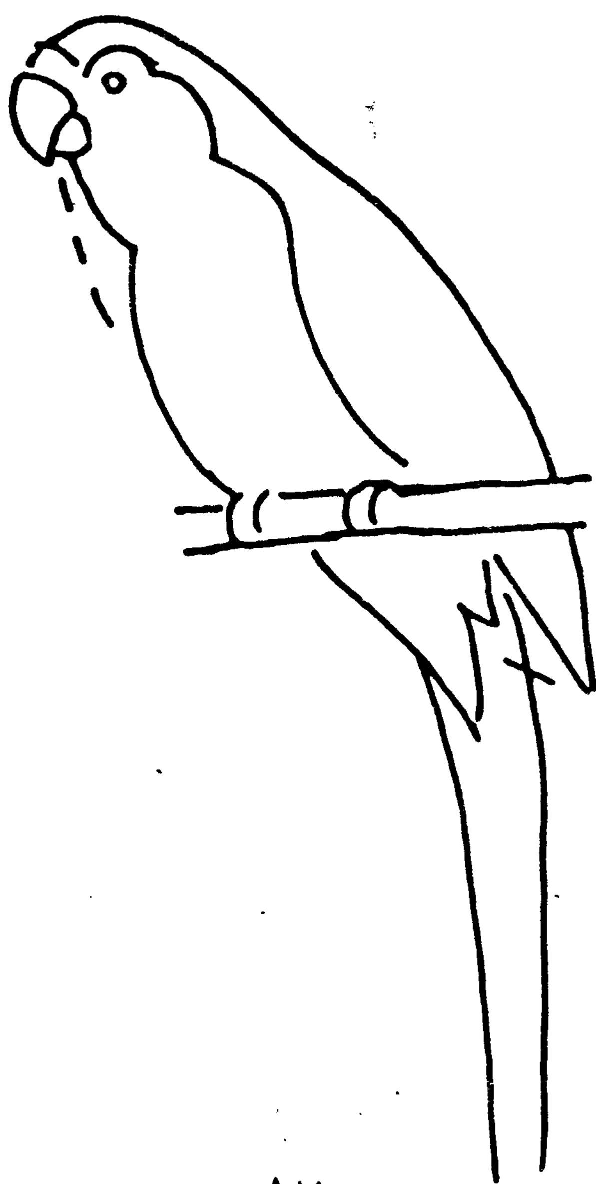
طوطی



۱



۲



٣



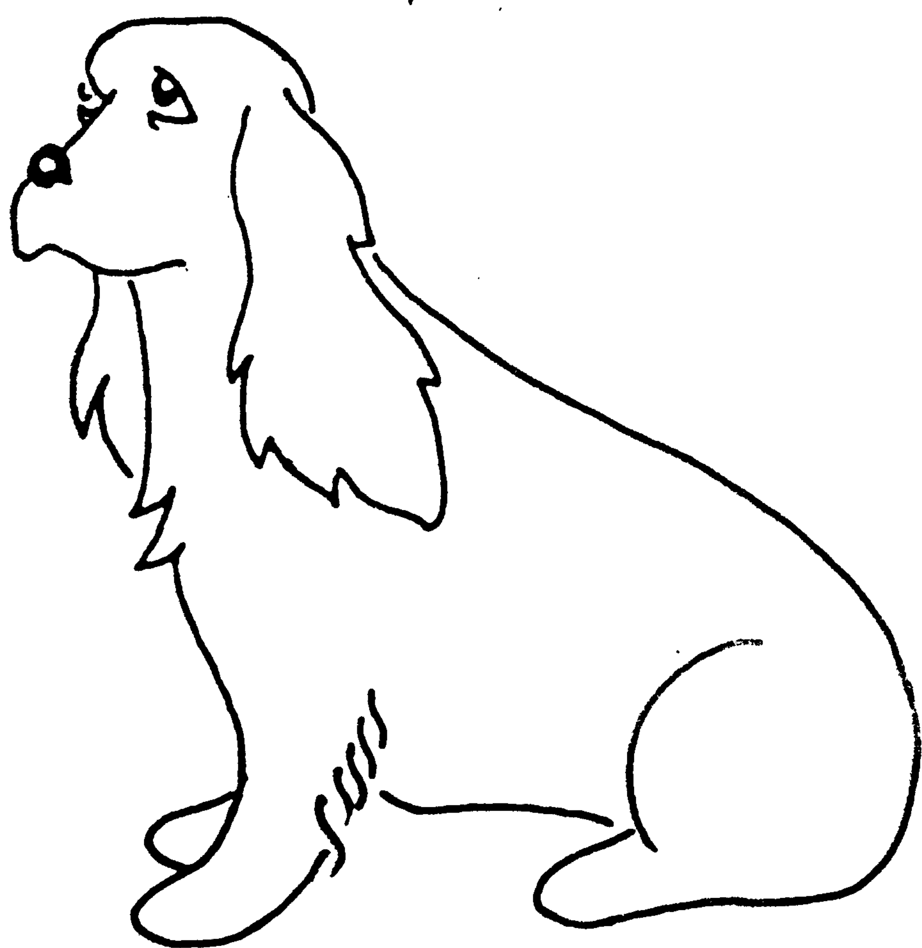
٤

سگ



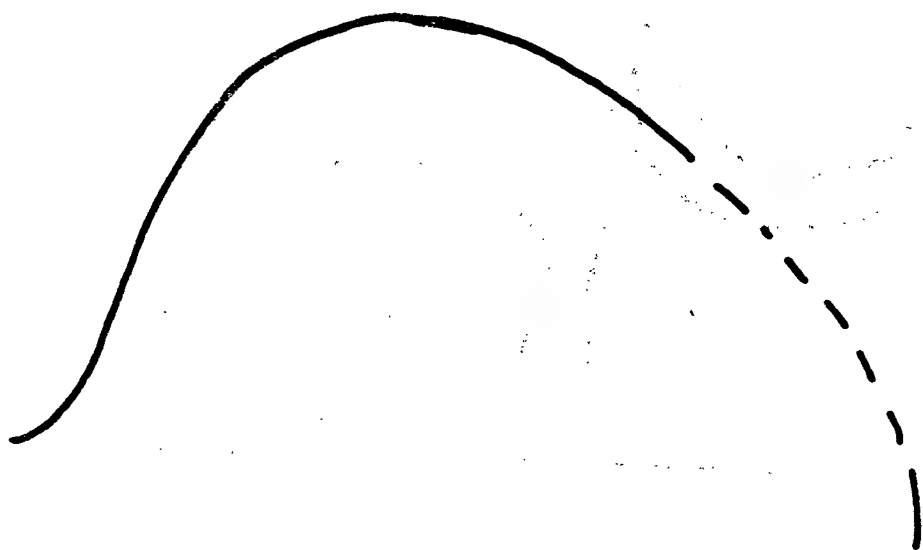


٣

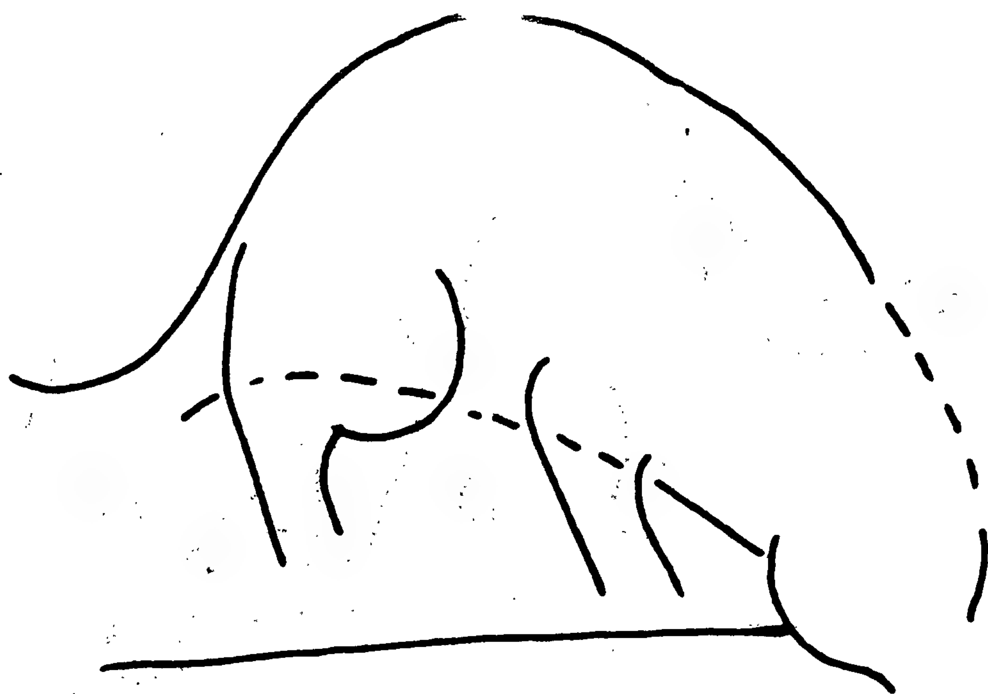


٤

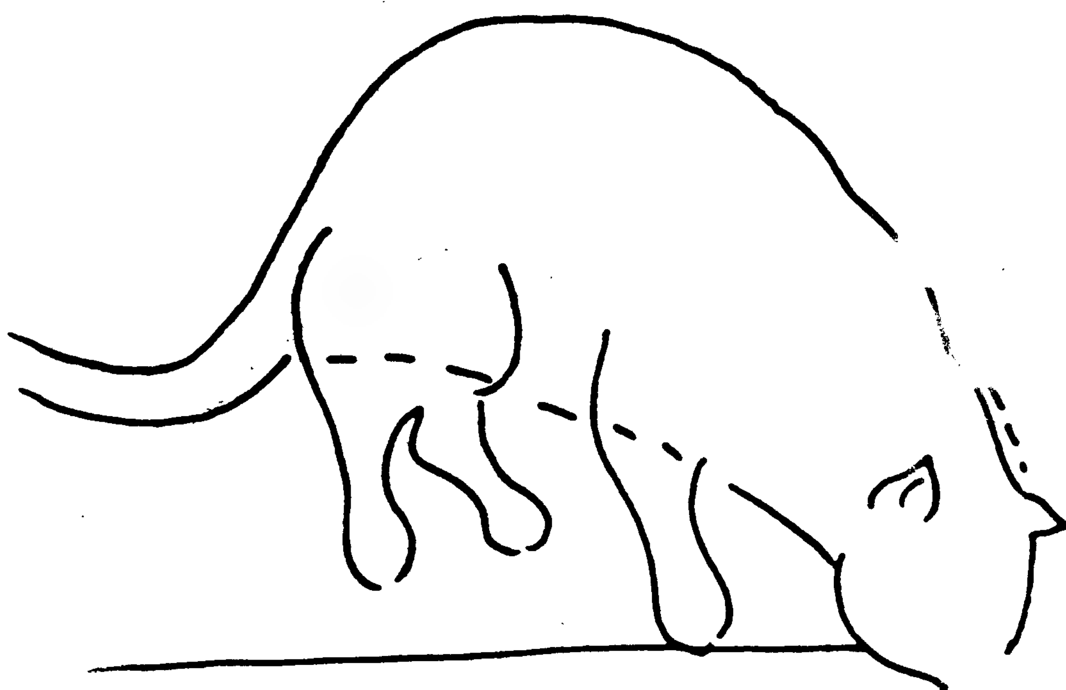
پشک



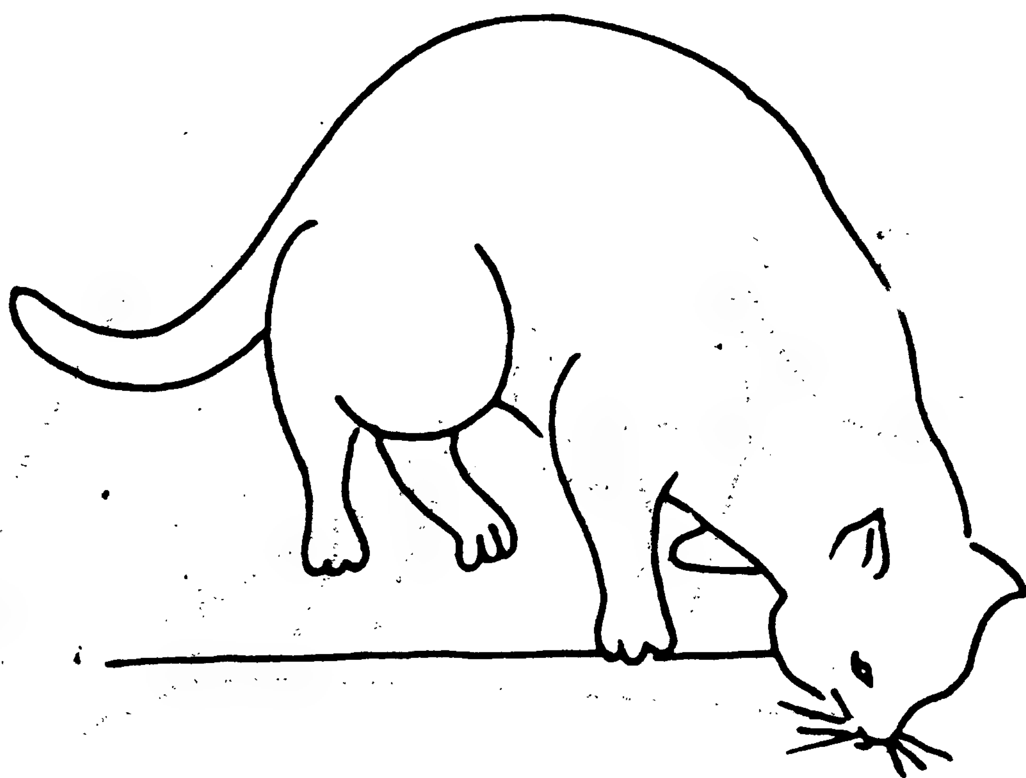
۱



۲

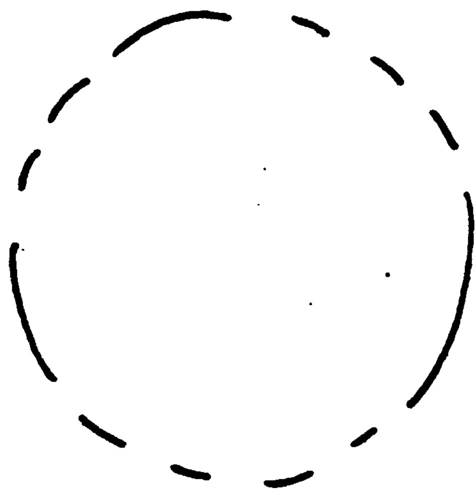


٣

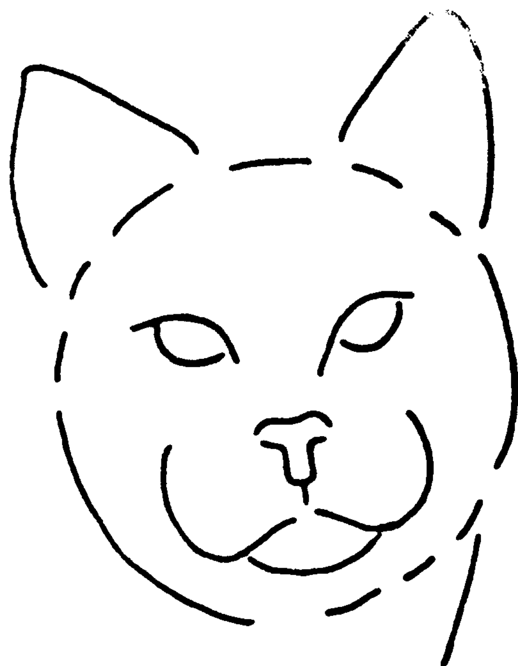


٤

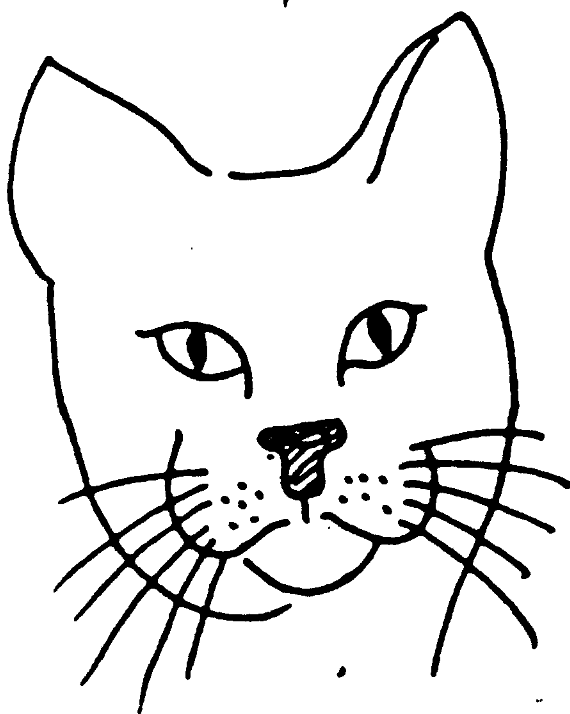
کله پشک



۱

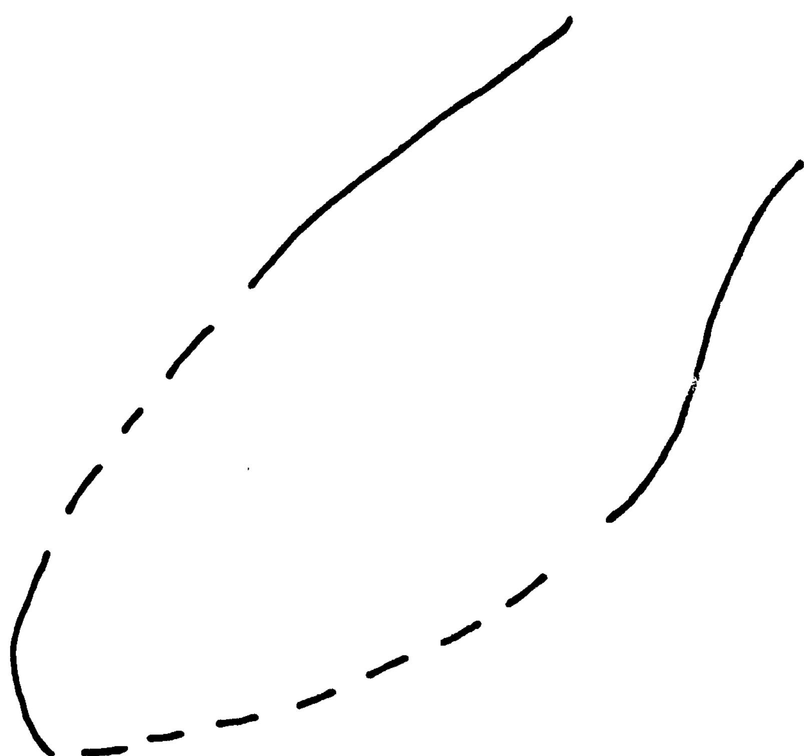


۲



۳

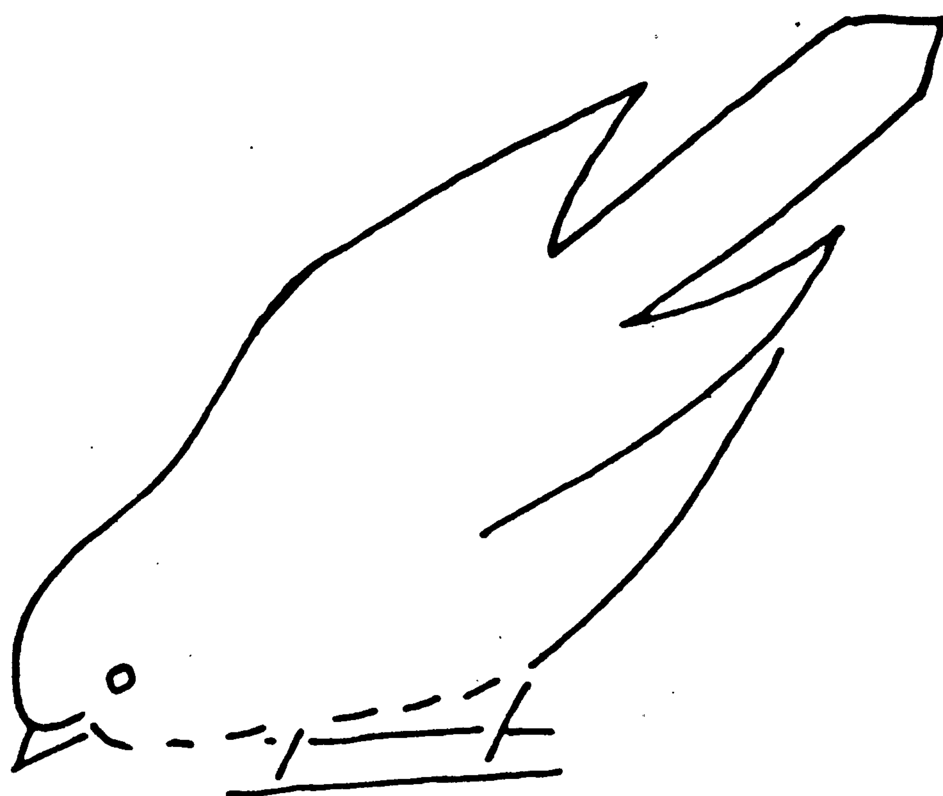
گنجشک در حال آب خوردن



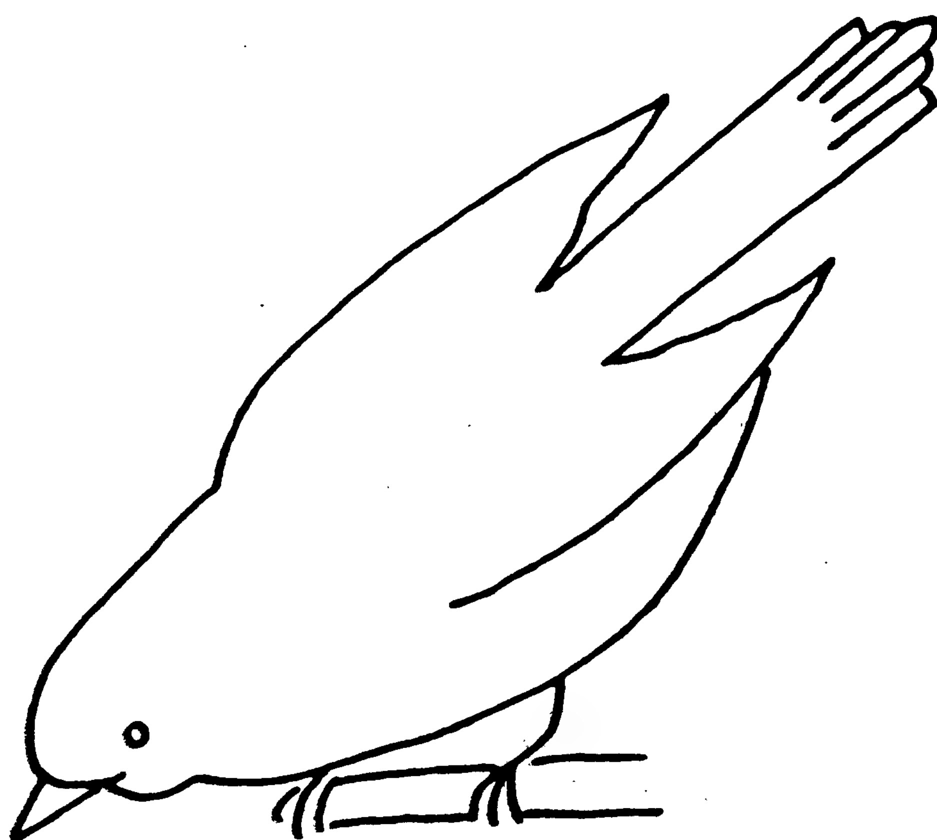
۱



۲

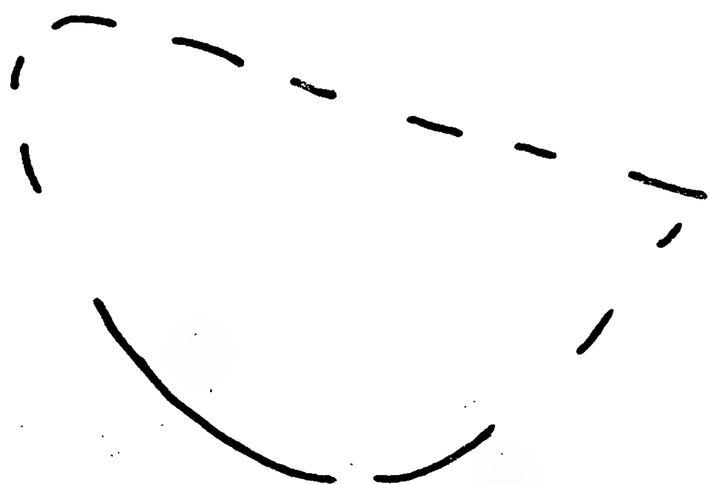


٣

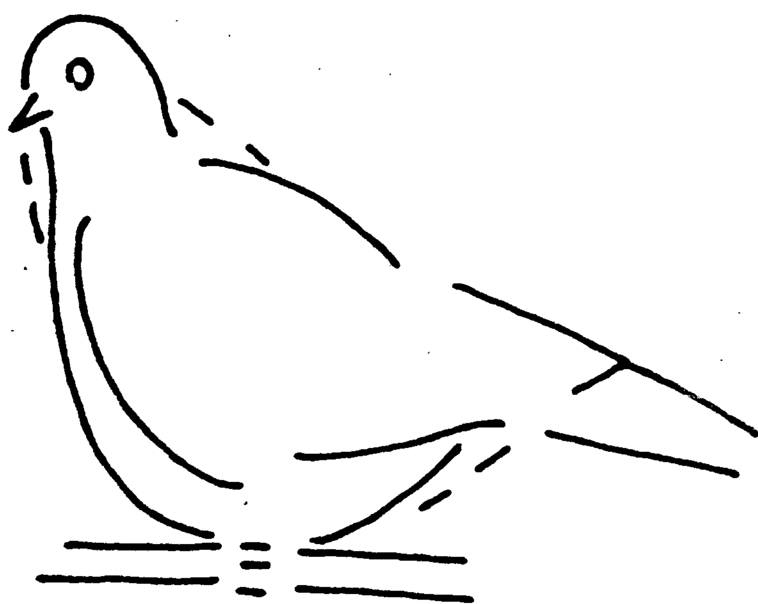


٤

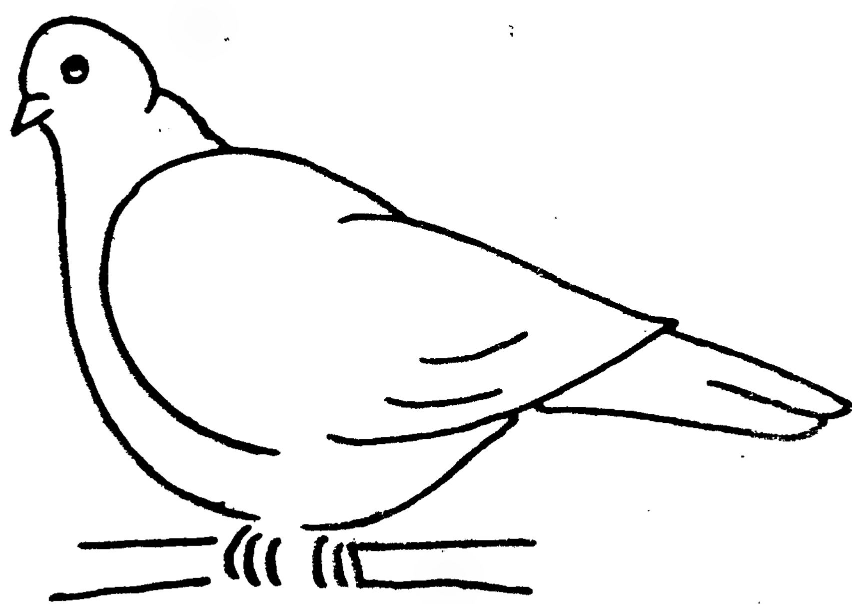
گنجشک



۱



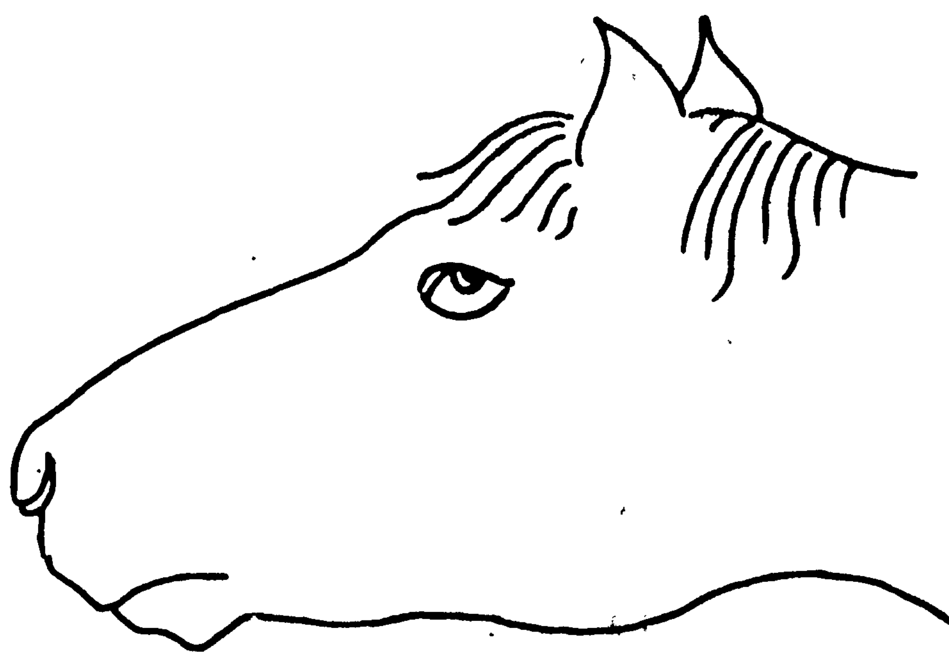
۲



۳

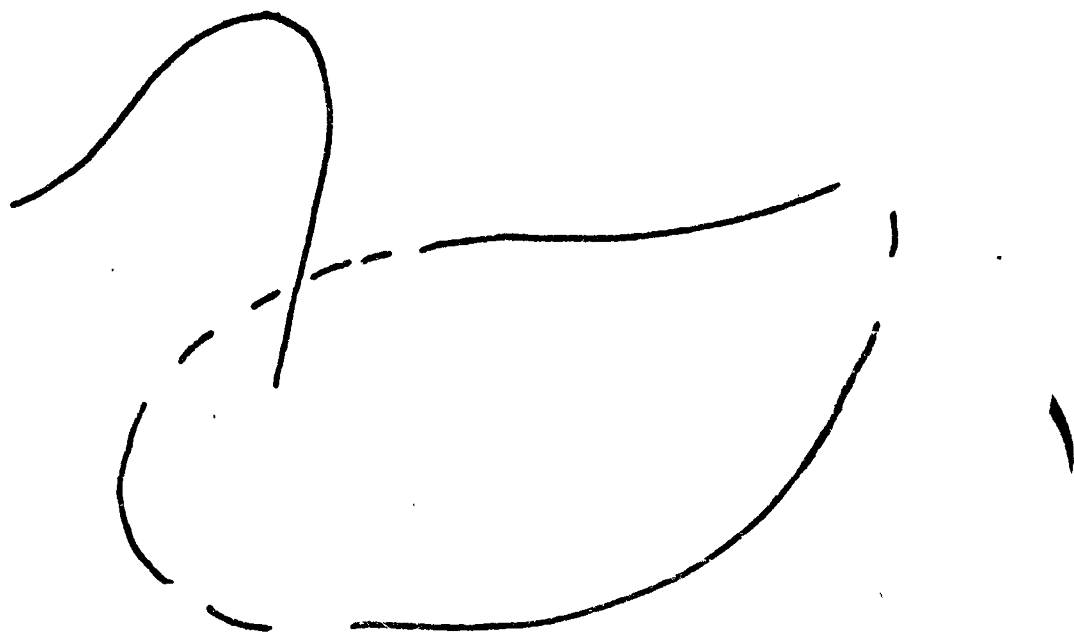
کله اسب





۳

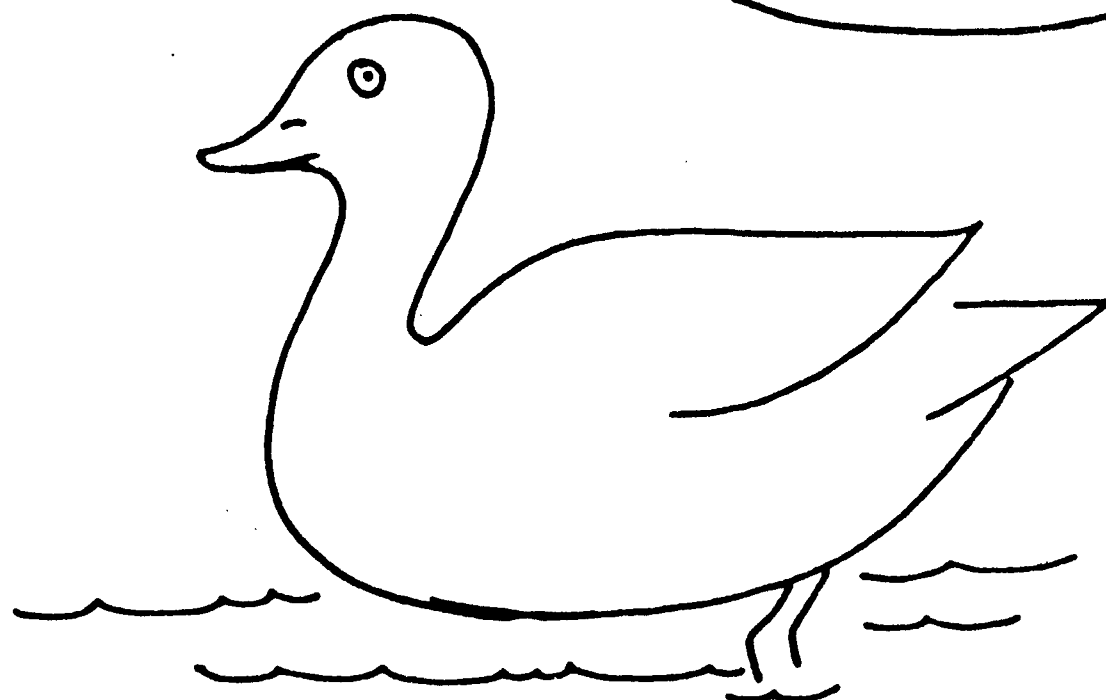
مرغابی



۱

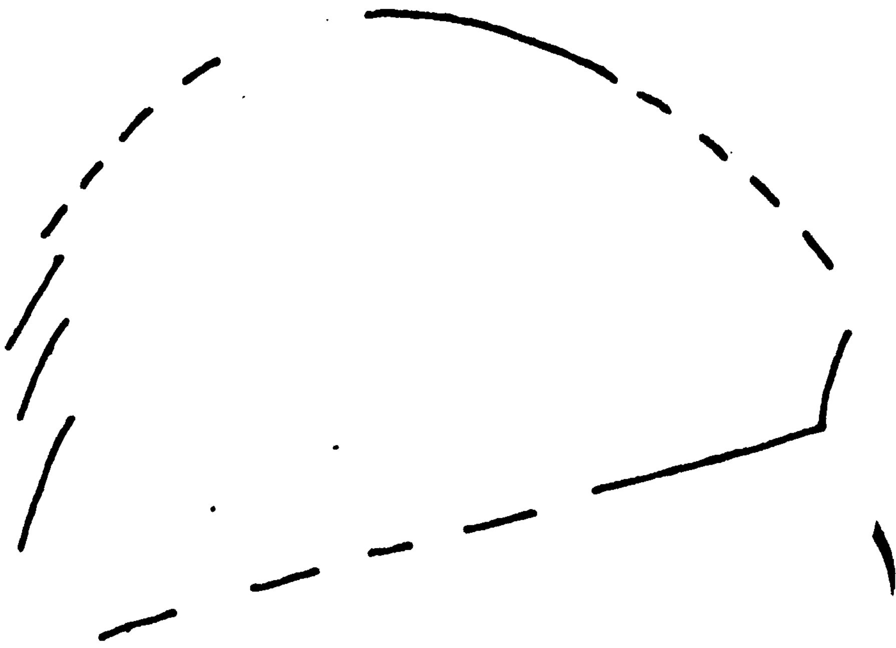


۲

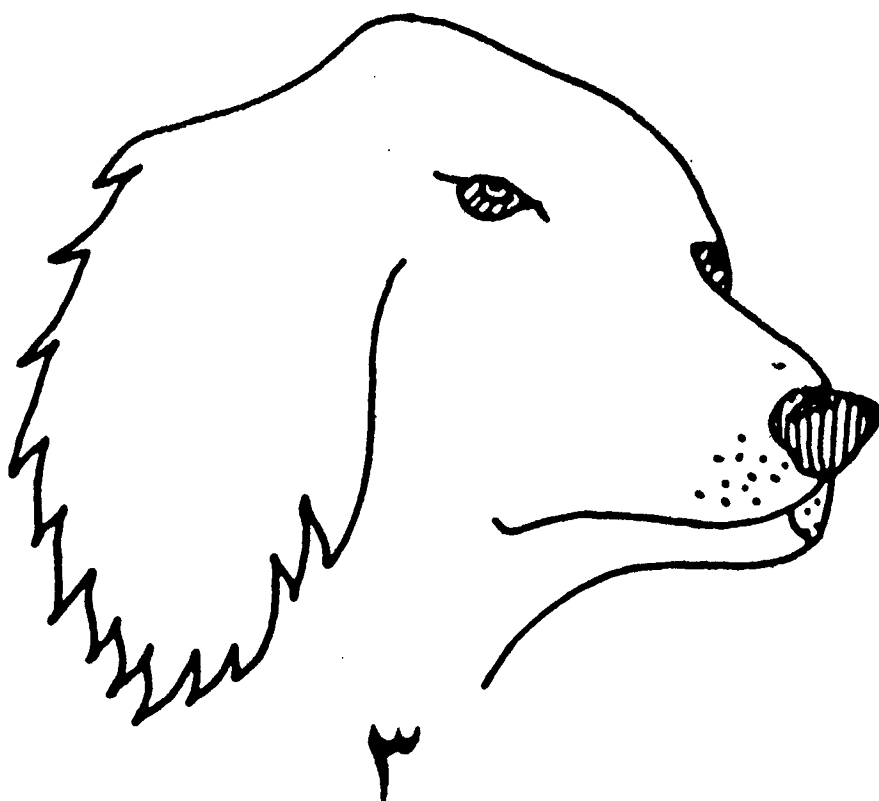


۳

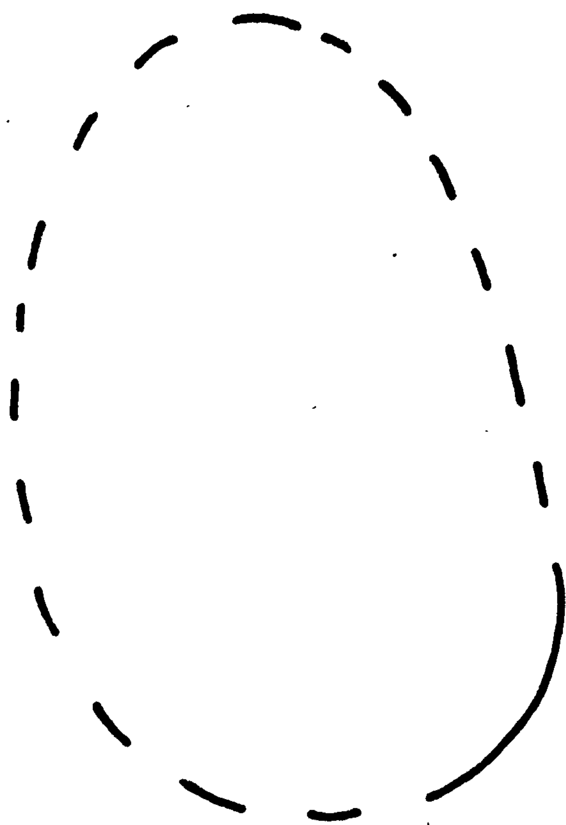
سرسگ







سگ



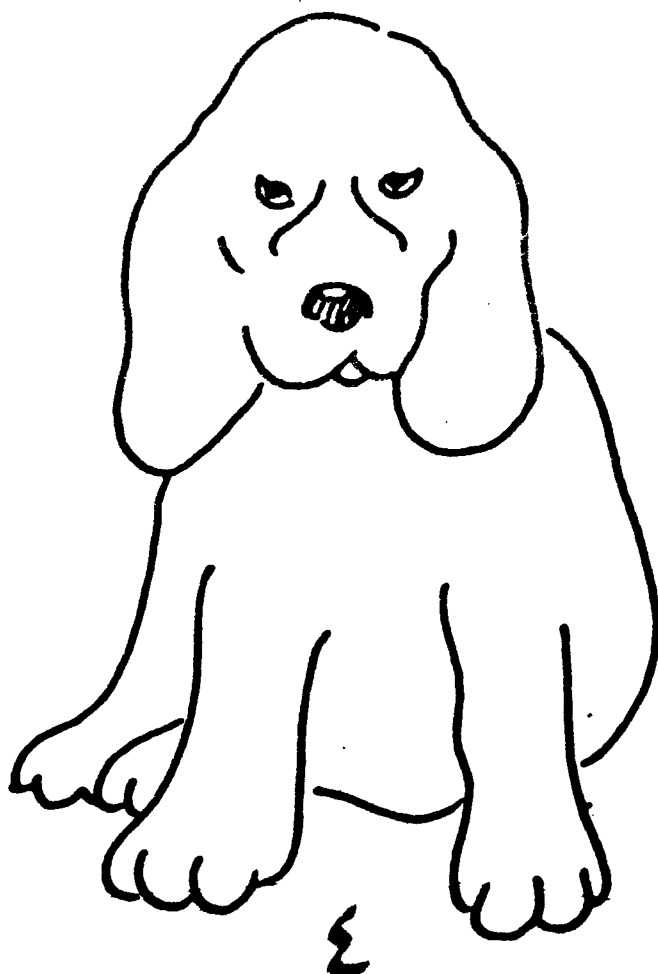




٢



٣



٤

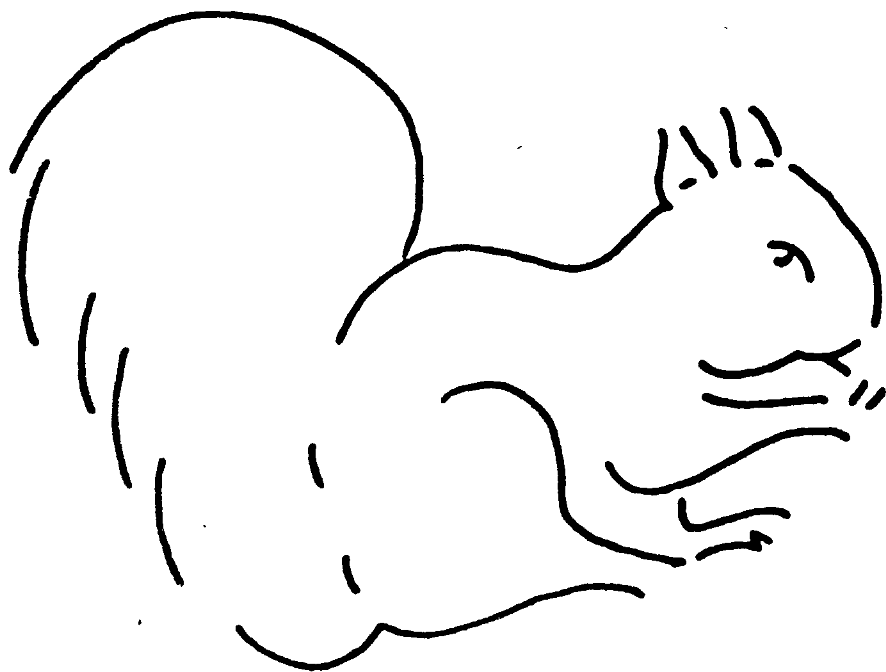
سنجاب



١



٢

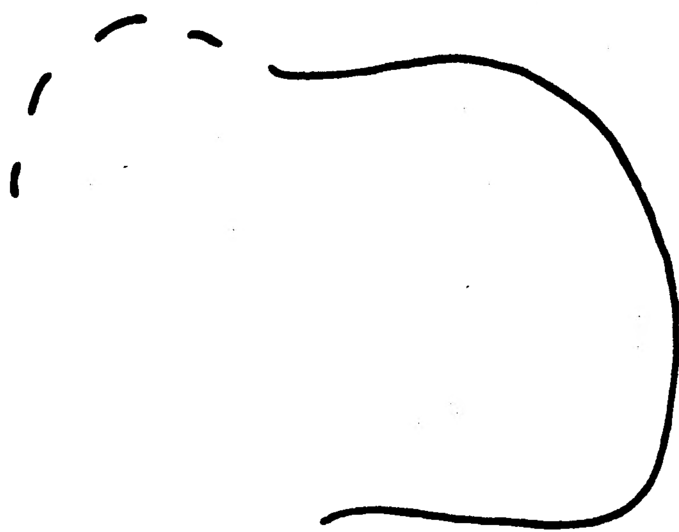


٣



٤

سنجاب



۱



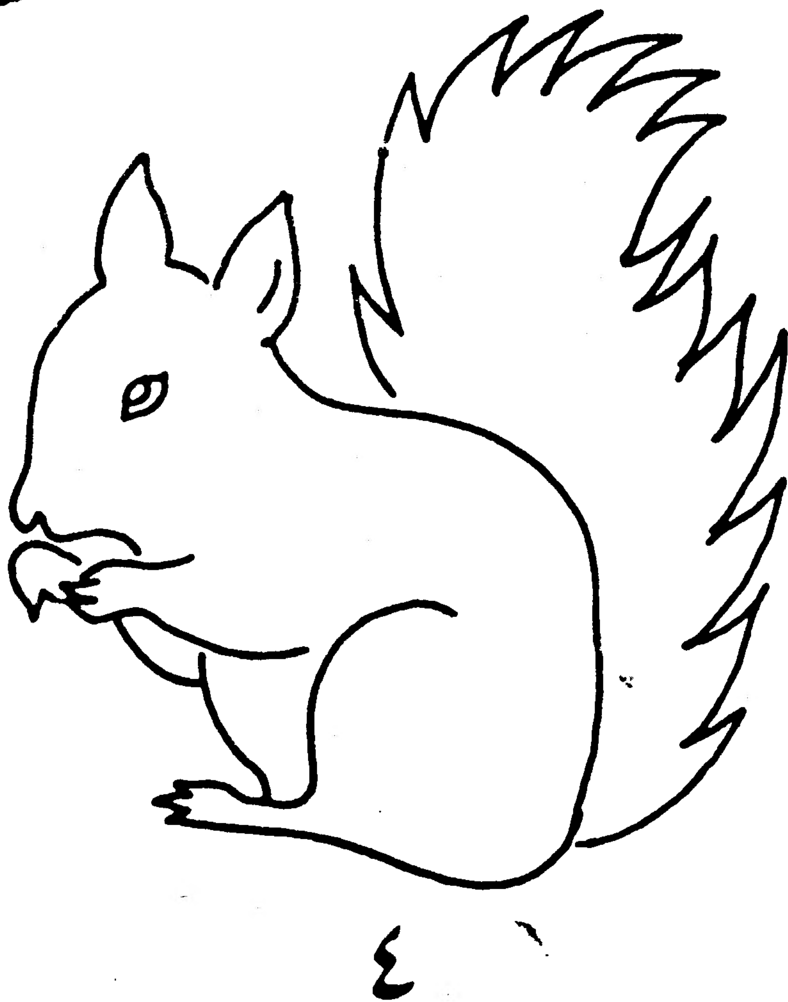
۲





۳





٤

دربارهٔ نویسنده

طبیبه سهیلا در سال ۱۳۳۷ خورشیدی در خانواده روشنفکری در شهر کابل زاده شد. او باسپری نمودن آموزشهای دوره ء ثانوی ولیسه در سال ۱۳۵۶ وارد پوهنځی زبان و ادبیات پوهنتون کابل شد.

بعد از پایان سالهای آموزش پوهنتونی در سال ۱۳۶۰ به کار در عرصه ء تعلیم و تربیه ومطبوعات پرداخت.

طیبه سهیلا از هفده سال بدینسو به عنوان نویسنده وژورنالست در عرصه مطبوعات افغانستان مصروف کار بوده و درزمینه مسایل ادبی، هنری، مسایل مربوط زنده گی زنان و اطفال به نشر مطالب ومقالات پرداخته است. از سال ۱۳۶۳-۱۳۶۹ به صفت سکرتر مسوول، معاون و مدیر مسوول مجله (هنر) به کار پرداخته، از سرطان ۱۳۶۹ الی ۱۳۷۳ عضو هیئت تحریر روزنامه ملی انیس ومسوول شعبه فرهنگ این روزنامه بود. از سالهای ۱۳۷۳ الی ۱۳۷۵ به سمت مدیر مسوول مجله ء (کمکیانو انیس) ایفای وظیفه نموده است. در دیار غربت نیز مصروف نوشتن قصه و تهیه کتابهای مصور برای اطفال است و در بخش نشرات اطفال پروژه های تعلیمی بی بی سی برای اطفال افغانستان کار میکند.





ازسلسلهء نشریات کتابخانهء سیار اریك

نمبر مسلسل : ۲۵